

کتابخانه
موسسه شورای
اسلامی

ن ۹۲۶۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ الفصح والمآذیة اجراء بحمد الله وبنی بانی

مؤلف: شیخ محمد حسن الخوانساری

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب

۸۵۷۰۳

۱۲۱۹۳



خطی - فهرست شده
۱۲۴۰
۱۲۶۰

Аршин

ВИКУЛА МОРОЗОВА съ СЫНОВЬЯМИ

ВЪ М. ИКОЛЬСКОМЪ

FABRIK V. WIT

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۶ - ۲۷

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

3-9222

خطی . قدرت



ج ۹۲۲۱
۱۲۵۵
مکتبہ اسلامیہ

خطی - فهرست
۴۰
۶۰



نسخه ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

شکرو سپاس پروردگار از تو که وفای خود و سخاوت خود را
از انوار کائنات بر ما روشن گردانیدی و ما را از تاریکی و جهل
از راه هدایت و فضل خود از غلظت و عین نور و هدایت
فراتر برداشتی و ما را از اولیای الهی و انبیا و صلوات الله
و آله و اوصیای او بر ما فرستادی و ما را به هدایت و نور
و از انوار و احاطه با خیر و امان و امان و امان و امان
بعد چون اینست و ما را به هدایت و نور و امان و امان و امان

و...

موسوم به انوار النور و در بر منزه و لا اله الا هو
که از انوار کائنات جناب الهی و در انوار و لا اله الا هو
خاص و از دم شدیم که ملا احمد مدبر بر ما و در عین
افتاد و عرض داشت بخیر و لا اله الا هو و انوار النور
و در عین الکرام و حاکم و ملک و حاکم و حاکم و حاکم
و در و کت و باقی و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
اعوان و باجل اکرم و محمد حسین خان و اعدا و اعدا و اعدا
و دالی و کاتب که ما را نشان و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
معدن علی و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
جلال الهی و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا
الله و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا و اعدا

و احسان

خطی - فهرست
۴۰
۶۰

بزوجات طاهرات هم سید کائنات و عروس زمان
بنامند و این طالب را عرض استوار از علماء ذریعته
شعبه نموده اگر چه بجهاد است این فتنه دنا و بدکم ناعی
خریده و دانشون و مراتب علمیه سوادند بر و بنا
دامن فراهم چیده و لهذا مجمع هیئت است و مخاطب جمیع
خطای نه شده و نه یوم و این طالب را در منزل جناب
شرعیات آقا حاجی سید حسن سلمه الله تعالی استماع
نمودم و صورت عریضه مشاوره و جواب افرا دین
نزد ایشان دیدم مع ذلک لازم دانستم که طلبا المرحله
است این عزیزین مختصر جوابی بجناب مدرّس نوشند
باشم و اگر چه اینها را درین برماله و جناب سید

محمّد افندک الوسی مختصر از طوله و عجلی از فضل است
و بر حسب فاعده بعد از آن رساله حاجی برماله علماء
بود و چون که آن رساله برین نالهفت شده بود عوام
از غایب و خاصه از آن منفع نبودند و این طالب را
عوام اتم از خواص مینمود لاجرم بیکادش این عرض
خانماش میادست و اقدام نمود و انرا برافع البغض
والعداوة فی جواب مدرّس باور نامیدم و مرتب
برایک مقدمه و سه فصل و یک خانماش کرده اند
مقدمه و در بیان عریضه مدرّس این است عید
از جناب و در خدمت خاتم سکا رسید عذاک فضل
و زهد از اهلین و علماء و امراء مذهب است

رضى الله عنه منهم از وجه صداقت نذا و جبهه
 و با خیره سقالمذهبه و آخر و بهینه با اولاد مر
 تقدم و ناخبر امانت عرض ندايم زیرا نصب امام
 دوم مذهب اما سید جناب رتب العرفه جل جلاله و از
 مذهب اهل سنت بر امانت محله واجب است پس هر کس
 باشد واجب و با او کرده تا با بی طوفی و بمقام و خط
 ایات شریفه و فوضتبا کتاب کرام و انکلا کلام
 نه واجب و نه مکروه بل حرام است و خطی از محبت
 استقام عرض می نمایم که ایاد نیز مجتهد و علماء و امراء
 مذهب ائمه اثنا عشره رضى الله عنهم ذوات حمیده
 صفات جناب حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله

والمعشرد

موافق
 قول مدرس و خطای
 اول کلام عرب و فارسی
 و غلط واضح و فاضل
 اولابین روضه سعادت
 میفرماید که هر مذهب
 معطوف بر کلام و عدول
 عیسوی که بطریق آسمانی
 خواهره و تو و غیره
 کلان کنند بعضی
 از بنو امی و عباس
 و صفی و غیره
 کرد در

و حجه سعادتش و عبرت و تبرک و قبول شراکت با ذات
 مجتهدین و علماء و پیش نمازین و ائمه ائمه و کوفیه
 ایشان معقب و سرزد جناب ایشان رتب العرفه جل جلاله
 مقبول شراکت اگر میفرمایند جناب مجتهدین
 و خاندان ایشان معبر است عرض ندارم اگر میفرمایند
 جناب حضرت رسالت پناه و حجه سعادتش نذا
 امیر شرف معبر است چنانچه خود نان چنان سلمان و کما
 و نالون شارب و فانی اگر خود شایسته مجتهدین
 نامزدین ما نزد او فرود و فعلید معقود و محض با
 و امامین کرامین رضوانه علیهم اجمعین جناب حضرت
 رسول الله و حجه سعادتش مد فزیند و فزرا بیت

ابراهيم واهم ترانه خط
 از بن نيزاليم
 فاعلموا ان الله عز وجل
 ايتان در هت مېگست و در ان زمانه
 و معوق نباشند ايجاب شاد و ناصع كافي دعائند
 ميفرمايد و الايات الله اعلم
 قوله سبحانه و تعالى من الناس ما و ليه من قبلهم
 الله كما نزلها فاعلموا ان الله عز وجل
 المجرم احاط بغير ذلك الاية على ان النبي و المصطفى
 و الانصار صلوا على النبيين كما امر الله تعالى فاعلموا
 الحق من الاسلام و منها قوله ثم امن الرسول بما انزل
 اليه من ربه على القوم الكافرين فبشر الانبياء
 من المصروعين الى اخره كون الموعظة مدتها

۱۰۰

بأن يجمع المهاجرين والأضفار مخطوئاً إلا أن
بالله ولا تكذب وكتبه ورسله ^{عصمه} بين الرسل
سابعين مطيعين متعقبن ^{فصل} فإن الذين ^{يشتبهون}
أوباداً لهم ومنها قوله نعم فكان لكم ابن أبي
التفافة فكانت سبيل الله وأخبركم أنه فرقة
مشبههم وإي العين والله يؤيد بضرفه وأوان
في ذلك يعرفون في الأضفار نصت الأضفار على
البدرين من المهاجرين والأضفار نلوا في سبيل
وعلى أنهم أبدوا مضراً لله تعالى وعلى أنهم صلبوا
اعتباراً للكل في صبره ومنها قوله نقاف نقاف
فلا أسلمت وجهي لله ومن تبعه قلت الأضفار

قوله اخطوا ما اخطوا الامام انكم اقول
 من غير ان يخطوا من غير ان يخطوا
 عليه ما يخطوا نوشته وخطا که در
 اخطوا اخطا بر سر و خطا بر سر
 غلط یا غیر بر سر یا در اخطا بر سر
 تدبیر و حساب اول خطا بر سر
 تصحیح عبارت و تخطی تصحیح معلوم
 بلکه جمیع اخطا معلوم از معقول
 فرض میکنیم غرض از اخطا بر سر
 صاف و فراموش کرد الفاظ غلط
 چرا در کتب خود بود اگر خطا بر سر
 و صرف و معانی و بیانی در کتب
 حقیقت میکنیم و در کتب را اخطا
 خود عوام نیز معلوم است که در کتب
 بار اخطا بر سر معلوم است که این
 با جز دیگر و بقول صاحب خطا بر سر
 و غیرها حذف تعلق افکار عموم
 است بر اثر این که این خطا بر سر
 که در اینها با جز دیگر اخطا بر سر
 اخطا بر سر غیر از خود و از کتب منته

من نفعه مسلما بشهادة من الله ورسوله وفيها
قوله تعالى ان اولي الناس بايمانهم للذين آمنوا
وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين
الايمان المؤمنين هذه الايمان اتبعوا ابراهيم
وات الله ولهم وناصرتهم وحافظهم وفيها قوله
تعالى ولقد بعثنا في كل قبيلة نبيهم
من انفسهم ينزلوا عليهم اياتنا ونهيهم ويعلمهم الكتاب
والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين
الايمان المهاجرين والانصار من قبلهم
وسولوا انفسهم ينزلوا عليهم اياتنا ونهيهم
ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي

مؤمنين

منهم

ضلال مبين ناكيد لكونهم من مدين حين نزول الآية
وفيها قوله تعالى فالدن المهاجرين واخرجوا من ديارهم
واؤذوا في بيوتهم فلو انزلوا لكانت عندهم
سببا لهم ولا دخلهم فينا يخرج من تحتنا الا انها
قوا يا محمد الله والله عند حسن الثواب بلغت
الايمان المهاجرين والانصار ودين عليهما
وهو كغير سببنا منهم وادخلهم فينا يخرج من تحتنا
الاخاير ودين ائمة من طين الحجر ليعلم الحسن منها
قوله تعالى ونهيهم عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت
علم ما يملكونهم فانزل اليك الكتاب عليهم في تاجهم فكانت
ومعهم كثره ياخذونها وكان الله عزيزا حكيما وهذا

الله ما تم كثيره ياخذونها فجعل الله هذه وكنت
 ابدى الناس عنكم وتكونوا بنى المؤمنين وفيد
 صراطا صنفها امالك الثبات ارجاء الذب
 يطعنون على المهاجرين ولا تضاد ولا صدق
 العزيز الغفار حيث حلف على تحقيق رضاه نعمتهم
 وسماهم كلهم مؤمنين بان المبالغة من الآيات
 الواردة في منع ونحوهم الا ان الله على كل شئ
 المؤمنين رضي الله عنهم اجمعين واليه انقلب
 النجا وله اول المؤمنين انفسهم واولادهم
 واولوا الاكرام بعضهم اقطر بعضهم كتاب الله
 ان ان فعلوا الى اولادكم معرفة كان ذلك على الكا

مكثوا الا انهم خرجوا من الايمان التكنم اليك
 خارج اجمع من كون اذ واجد امهات له ومنها اوله
 اجد قامة ولا تتركوا شيئا وبالوا لدير اخوانا
 واحسنوا بالوالدين احكاما فاما في صبح اللسان محمد
 الوالد بنقر القران والاولى والوالدة طين
 الله حنبلا الاحسان منهم معهما الواجب بنقر
 ومنها ان الذين تجاوزوا بالاف حصن منكم لا تحسبوا
 شر لكم بل هو خير لكم ككل امرئ منهم اكتسب من الاثم
 والذنب فولى كبره منهم له عذاب عظيم فف من
 حظ سيد المرسلين بل او بكت في ان ما اختلف
 الا تكون او اصطفت الكذابين من نقول ان الايمان

فان ناذج به المنيحة ورا حطاب وصاريت هجينة
 عظمي بنهم ومنها فله نعم ان الذين يحبون ان يفتح
 الفاضل في الذين اسوا لهم عذابا لهم سواء اذنا
 امر اجوا الاشاعة ومنها فله نعم بانها التوفيل
 لانها حيلان كنون نون الحجة الدنيا ودينها
 فقال لهم امعشوا واسترحن سراجا جبالا لم ينفق
 منه لحن الشيع والشيخ الا الفاضل بين الضما
 فله من الحجة الدنيا ودينها وان كنون نون
 اشاء وسولوا والذرا الاخرة فاشاء الله للحن
 منكن اجرا عظيما غفقت البشارة بان الاذلال
 الظاهرات منها لحن اجرا عظيما يتحقق ان دفع

هه والرسول والذرا الاخرة ومنها سائر الايات
 الواردة التي لا يبع الكتاب فومنها والذرا الاخرة
 انما هذا فصل اول وجواب اذ فقه انكم عباد
 اذ وجوب ضابط بانكم صيكون اول الاخرة براد
 واسلاحي اسند فامسكن انما وجودكم كمنضض
 هذا وسول حجاب نصيب وادباب وعنوان انا
 وحده انا انا علامته الخ وخفا ان يبين بصيرت
 باطن وانسان عين قلب وفوايد برادهم واذها الحروب
 مرقد ومحمد بنهم بعد ان يظروا صدق وصفا
 كرسد وراش من خلفه واما صبر بانهم وبعد ان
 بخا صا وراش من خلفه واما صبر بانهم وبعد ان

محبوب

کثیر و انخدال و نارسند و فوف و اعان خود و نه
 که ما را در هر خوان و اندر خطا صد و نه با محضه
 شاه که مشغول غناست خدایم بهر سبب انشاء
 تا شاهان که در این راه عهد میکنم که از غیرت صغیر
 از صحاح تا استنادهای بکار میباشند و خود
 عهد کنید که از روی انصاف بنویس و معهود اندازید
 بقول و عجب و کتب امام بر عجب باطل است بدلا
 عهد و نقل و برهان حق از شرع و عرف اما عقلا
 بر اطمینان که امام است و با استقامت خدا و روح
 است که منتقل خلیفه بنویس و خود تا او را خلیفه
 و خلیفه رسول میگویند مع ذلک خدا و رسول را

بفهم

با خامل از نصب خلیفه و جانشین بر خود میدانند
 با لایق نام و نه آن که اگر خدا و رسول طاهر و طاهر
 باشند با اندریت و علم باز و خلیفه چرا خود نصیب
 نکنند و این امر بر دیگران با و ضغفا که در هم نکند
 خود جبر اند و قویتر کنند و ایتم بقصر صریح و نقد
 صحیح امام خاظمه و این عبادت کفر کتاب
 و صوابا که حدیث اول و الکتاب الصبیح المذكور
 و ما را الصالح و الحدیثا عبد الله بن یوسف
 اخبرنا ما لک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما حق امری بمثل
 لشیء و هو فی بیت النبیین الا و صبه مکفی به

در ششم از جمله سیم

و صبر دیگر

و هو ام ایسان منو اند بصب خلیفه کنند
و انچه تا که بحد عقل سلیم و فهم مستقیم باید کرد
 هر کس که عقل را علم و انجی و انجی و انجی
 از هر نویسن باشد تا اطلاع کند او را
 امر او تا بحد خاصه در امور دینیه که لا یقبل الا
 من قبل الشایع المقدس و لا یقبل الا
 قبول میکند که خلیفه الله و خلیفه الرسول
 ادون از رعیت باشد و اگر بگوید یا خلیفا
 اولی و اندم و اعقل و اعلم و انجی و اگر و انجی
 و انوم و انشرف از ما هر کس بن از خطا برود
 میگویند بنویس بر هر چه صحیح و کتب غیر

بخصوص

خود نما علی بن ابیطالب سلام الله علیه و کرد
 الله و محمد و جمع مراتب رجحان و اولویت و انشای
 آنرا بحد علم و انچه در هر محتاج منقول است
 بطریق عدل و موافق معصوده و اولی و اولی
 لحدک و هر کس که مثل شد و قول ابی بکر و است
 و علی فیکم و قول فیکم و لا انا حسن فیکم
 شد و هر کس که در با و خجالت مذکور چنانکه
 در کتب محتاج و غیرها در باب مناقب اهل بیت
 و خطا به سطر و نصیر بر مراتب مذکور منقول
 بحث لا یبکا و انجی علی را شتم را خیر الاضلاع
 و اعرض عن غیر الحق الاعانت و بالحد و غیره

اخبار و این باب بسیار است

مشرط نیست علی القول بوجوب المقدمه عند
 الفاعلین بوجوبه و لا لازم منه وجوبه لرضا
 بوجوبه لانه وجوبه استطاعت الوجوب المحج
 و نصب الخليفة لا فاعله و قال انه احد فاعله
 بان نشاء الفاعل انه فاعله فاعله واجب شرطي
 مستلزم تكليف بالاطمان و تكليف محال
 بواسطه انه ان جمله غدهات واجب شرطي
 باو و عقل و علم فاعله است بالنسبة لجميع
 شریعة از عبادات و معاملات و عقوبات
 و حدود و ان جمله افعال حصول فضائل
 از غیر بوجوب و ان استطاعت نیست محج و غیر

بوجوب مح

دفتر و دراز

حال انکه عقل و شرع و عرف حاکم بر طلاق
 قول بوجوب انقسم از غدهات است و کما
 حد و در بر یا بد خدا و رسول نصب خليفة و اما
 نماید بر انا من حد و در بر یا غایب است و بر
 و غایب اگر ادراک و شعور پیدا کنند که عالم را
 از عباد و انصار را از کما و کلا و صلح از عهده
 غیر پیدا کنند حاجت خليفة نباشند و تکالیف
 عمل میگردند دیگر انکه اگر اخراج شد و هو نفس
 و از اختلافه و غایب ای بغير از حج بر حکم بالغه
 خداوند و عقل کامل حضرت رسالت داشت
 که خدا و رسول حد و در احکام و تکالیف را

نصب خليفة الله و خليفة الرسول

گذاشتند چنانچه نداشتند که منصب خلیفه
 و منصب حدود لازم است دعا با هر مصلحت دعا را
 بوجوب و لزوم آن شدند و برای تافضی است
 و هم منصبی که استخوان بهین خلیفه و امام نمودند
 و آنکه خدا و رسول میبایستند لزوم منصب امام
 و طاعن بودند و الحاصل بقضیل انفق من
 نیز بعضی دعا را خود فاشند مناجی و عباد است
 الوسی و علی اصول و غیرها حسب المناسبت بیان
 نموده آمد لهذا در این مختصر با اشاره اکتفا نمودیم
 الرابع ^{در این باب} بر فرض واجب مقتضی خدا و رسول است
 و عین نموده اند خلیفه را دیگر چه حاجت به بحث

و با آنکه خدا و رسول ^{مستطیع}
 کثر مشاغل و ضیق مجال
 رعایا را وکیل کردند
 و ایشان حسب الوکاله
 و التایید نفسی می نمودند
 خواه مطلق و خواه مشروط

و شما و سایر دعا با امام خداوند در ذات بیبا
 اتنا و یکد خدا الاینها کو بگویند بخود و دست
 و عبادت در این ایام و نظام این ایام و عبادت
 و اینه عذر که فرموده است من است مولا و جری
 میگویند بخدا شهادت را بفرموده عذ صاحب بی
 و مقتضیات احوال میبایستد و بالقطع خدا و رسول
 نیز را بفرموده علی عابد و بیان میبایستد و مطا
 کلا را با مقتضیات احوال شرط میبایستد و کما مقتضا
 احوال را نیز مطلع باشند فعلی که مقتضی لفظ امام
 در این مقام با اذنه معنی و دست چه میبایستد
 زیرا که همه مؤمنین بیک شیخ کلام الله تعالی است

تمام امور و شجره امت امام است
 انما ولیکم الله و رسول الله
 امضا الذین یؤمنون بالقول
 و یؤتیون الزکوة و هم اکبر
 اما الکرم
 خدا و خط به هر چه است
 که ایمن و انید و غیر اینست که
 او را بفرموده رسول و امور
 و عبادت است در امر و در
 خدا و رسول و مؤمنان
 بعد مؤمنان و بیان و وضع
 که اینست که بر همه است
 تا زبور و میباید زکوة و غیر
 و با جمیع علی و غیر از اینست
 صاحب است و این سخن
 که مقتول خدا و دیگر
 و در انوار و مقام و غیر
 از سوره هر چه مقتضی است
 کما ان اولاد من یزید و فرزند
 سلسله و تاج که امام است
 از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 علیه السلام و اهل بیت است

وحيث نالكم كراستند كقولهم انما المؤمنون
 اخوة واولادهم بجهنم كجاء الله والذين امنوا
 استحقاقا لله واولادهم رحما وبنين واولادهم
 على المؤمنين اعرف على الكافرين وبالجملة
 ودر سنی اصحاب بابك که محض ویت وید
 رسیده است که انحصار ویدرات ویدیکر
 بجهنم و بجهنم فرموده و اثبات بجهنم از طرف
 نموده است و در این باب با کسر اثبات و کلام
 از طرف خدا و رسول و از لایق بودن آنرا که
 قسم را کون که با جماع فریبین و در حق حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه السلام و کفر و شر و جهنم

و هکذا این ایشان و خدا
 و رسول محمد و دوستی
 از طرف خدا و رسول و کلام

فرمود

نصیر شده بخاطربین فرمود و از طرف حقیر
 اثبات و کلام نبی خدا و رسول و من ذکرنا
 نفرموده و ما کانت این باب که در این باب
 اما و ای بصرف و نحوها با کلام و کلام
 الایمان و قانون السبله و الحکمة و مؤید انکتاب
 است که در سنی خدا و رسول و کلام
 خطاب با اصحاب فرموده مکرر و اولاد
 بسیار است و در این باب که صفت
 انها الثامن السب الی بکن انفسکم و اولاد
 من است مولا و علی مولا و این نصیر و در
 فترات از عبارات علماء شده است که با نفع و

و در سنی اصحاب بابک که محض ویت وید
 رسیده است که انحصار ویدرات ویدیکر
 بجهنم و بجهنم فرموده و اثبات بجهنم از طرف
 نموده است و در این باب با کسر اثبات و کلام
 از طرف خدا و رسول و از لایق بودن آنرا که
 قسم را کون که با جماع فریبین و در حق حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه السلام و کفر و شر و جهنم

بروز و باران و معنی و دست این
 و در سنی اصحاب بابک که محض ویت وید
 رسیده است که انحصار ویدرات ویدیکر
 بجهنم و بجهنم فرموده و اثبات بجهنم از طرف
 نموده است و در این باب با کسر اثبات و کلام
 از طرف خدا و رسول و از لایق بودن آنرا که
 قسم را کون که با جماع فریبین و در حق حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه السلام و کفر و شر و جهنم

وغير ان نفس مؤداه اندا العجب من المدح
 للعلم والعرفان بل العلم والمشافه بالنبأ
 كيف احيوا بعشاه القصب عن اهل الحق
 مع ظهور في وسط السماء لاهل العبادات
 في ذابن نصف فاما الانان واثبات كبر
 قباستما يكونهم مشروط است بكتابة
 وحسب القاعدة در نماغز فيه كذا في عقد
 بابد باشد ظاهرا وواجب اعني في المقد
 ضمتا و عموما عفا ان اذ حجت مقدمه نيزا
 كنه موقوف كذا بوقوف عليه الواجب خوفا
 واما في المقدمة نيزا كذا الواجب معرفت

اگر چه بطریقی که در اینجا
 محض موقوف و هر چه باشد
 ذکر کردیم معنی دوست
 در اینجا نیز مناسب است
 و ضرر و مضبوط و انداز
 و لکن باطل و در کمال
 مناسب است بدانست

و انچه

باز

بالف و کام و در نماغز فيه چون لام محمد با فضا
 مناسب نیست و بدین واسطه ان عجبان بنظر
 نیست و باغز فيه مناسب است نذر آن که بابد با حق
 باشد با استغفار و حق ما اندا القصب لاهل الحق
 بقصد الثبوت في استقامه عقیده و عموما است
 كان باطل و استغفار و عموما الف با واقع اما
 نسبت بمقدمه باطله آنکه مقدمه واجب
 واجب نیست عند القائلين بموجب المقدمة
 بموجب محض است مقدمه سببی و اما انظر
 في المقدمة نيزا که گفتیم قائلين بموجب مقدمه
 میگوید مقدمه واجب مطلق واجب است

و اگر چه در اینجا
 و اسم ما مد و الف و لا شرح و تعریف
 و اگر استغفار و عموما است
 الف لا مش موصول و در هر دو
 مقدمه و استغفار و کما فی الکشاف
 و المضاع و دلا بطلان الحجة و المطول
 و بواسطه تحقق کلمه کبر او فباست
 عموما بجهت انرا من دو وجه مناسب
 ما نحن می باشد نه غیر عموما

نه شرف پیش نه مقدمه واجب و نه ضرر
واجب مقدمه واجب و تکلیف الطریق
مستوعبه و بر فرض انما ضار جمع ما ذکر و بلی
مقدمین فیما هو حاصل و نتیجه مطلوب این
استدلال که ما سخن منبر باطل در این جمیع ابواب
اصول الفقه در زمان استیلا و باب علم و اثبات
حج و طاعت است نه در زمان فسخ باب و علم
و وجود حضرت و مالک و بر فرض نزول این
و تسلیم جریان القاعد و تعمیر الازمنه عقل
سلم حکم میکند که با وجود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و کسر قاعد و جمعه که بقول ائمه و ما شد

او حق و اولی بار را
مع مع

و افرا و صریح ایشان و ما و شما و بحد ضرورت
بهر رسیده و صریح خداوند و خواسته و
این مباهله که نفس حضرت و مالک است
بقوله نعم و نفسنا و انفسکم و انفسکم و انفسکم
و ریاست او فرموده بقوله نعم انما ولیکم الله
الایم و این تطهیر و تسویه احزاب و تمام
کمال این قصد و صاحب احطاح و مفسرین
نمانند و مختصر و در کتاب و کتب و غیره
در تفاسیر خود در حق او و حر و مطهره و در
فرزندان و زاده شده است و کذا و باقران
و صاحبان احتاج کالتجاری و سلم و انفسکم

و غفر له که پیغمبر در غزوه خیبر در حق او
 لا تعطين الراية غدا و جلا بخت الله و رسول
 و محبت الله و رسوله و فتح علی بدیه فرمود
 در غزوه احد بعد از خدا لان جمع اصحاب
 و فرار ایشان و استقامت و ثبات حضرت
 امیر و ابوجانته انصاری و ضعیف جراحه
 و حملات و مجاهد کامل حضرت امیر ^{بشیر}
 نازل و محضرت و مالک و عمر فرمود آن
 لیس المؤمنه حضرت جبریل فرمود علی صبی
 و انما منه بعد جبریل عرض کرد و انما منک باک
 الله بعد جبریل پس ازین زمین و آسمان عرض

اد

کرد لا فنی الا علی لا سبف الا ذوالفقار
 و کذا لک و غزوه اخواب در وقت رفتن
 حضرت امیر بر امینا مذت عمر و عبد و فرمود
 ذهب الایمان کلها الکفر بعد از من فرمود
 ضرب علی يوم النخذ و افضل من عباد الله
 و الخصال اگر بخوانم تمام منافع حضرت را
 بنصد بنو صاهبان صاحب فاشمخ عرض میگویند
 طرد در جواب ابن ابی سیرین از بنی قریظ و انما
 با ذکر کنند و تعبیر محل هر یک از کتاب حلی
 بلکه او را از هر کتاب معترض شده آمدند
 البه از کتب من الطالبین و کما قول الخیر

علاوه بر این ذکر شد
 مع

افلکویست بجز مکر علی فیکر و فکری فیه
ولا ابا حسن لها که مشارک و غیرها کرا و
فرموده بصدیق الصالح و غیرها کرا و
عمر بن باب کجی را سینه حامل و غیرها کرا و
فرموده کرا و علی لعلک عمر و غیره و و و و
دو و اصد و سینه و دیگر چنانکه اکبر و غیرها
و الله اعلم و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
کرده فالله اعلم و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
السابع غایب و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
الک با مراد و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
فکر و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا

مزد

ما شان هذه المنة فاجزه فحلی سبیلها تم
جاء الى عمر فقال له لم و کذا فقال لا قضا
معقود هذا الفلان و کذا و کذا و کذا و کذا
العلم و ثلاث التام حتى یفیط و الصبر و
محمل و المحبون حق یفوق قال عمر لو لا علی لعلک
عمر و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
نزد عمر کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
بر و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
بر و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا
کرا و کرا و کرا و کرا و کرا و کرا

و ما فی حشرشکه فرمود این کنیز پیا میزد
فلان طایفه است و پیغمبر فرموده است که
نام نکالیم و حدوت از سر طایفه بر داشتند
شده است اول خواب تا بیدار شوند و بوی
طافان نا محمل شود ستم نادیده انداخته
پس عرفان که بوی علی عمره لاله شده بود
و نه بهین فرموده را در باب زنی فرمود که او
او را نزد عمره و آن زن عده عقد شده بود
برای پس عرام بنفر بود ^{بک} پنهان نموده و غیر
او را در بیت المال قرار داد پس بجز
آن بنفر را ندانند فرمود بر فوج است مهران

بغیر

بعد از آنکه تصرف در فوج او نموده و نفرین
پنهان نموده تا انقضا عده پس آن مرد یکی از
خواستگاران آن زن است که پس عرفان کوه
علی لعلک عمره و فلک را در حوض نیکه شناسه
وضع حاضر شد امر بر عمره بود حضرت منع
و استناده بدو و بهر حال و ضا له ثانوی
شهر او بهر والوالدات بر وضع اول او
حوالین کاملین و انجیع امین معلوم بود
اقل مدت حمل شناسه بودن زیرا که در سال
مدت رضاع از شناسه مدت حمل و ضا
چون وضع نماید شناسه میانند پس عرفان

بر او عمل

در موارید دیگر که ذکرش موجب تطویل کلام است
و نیز در دفعه دوم دیگر که در دفعه اول ذکر شد
زین حد و بیان ظاهر او شرط کردنند که با حقوق
هر دو وجه را تسلیم کند پس از چند احکام
آمد و مدعی شد که در فقه مرده است و اما
گرفت بعد دیگر که آمد و مطالبه نمود و
و نکذ بیان زن و مرد و خود کرد پس بر این
نیز عمر رفتند و مطالبه بپای نمود از حد
گفت خود مدعی علیها افراد میباشد از آن
سوال نمود از منصد بپای نمود عمر گفت نف
ضامونی باید و جبراً اذانی بپای زن عمر
گفت.

خدا سو کند که در ارجاع او علی بن اسحاق است
ناید پس عمر خود را امران را بحضرت امیر
پس ضعیف حکایت و افکار را بطریق خود
نقد کرد پس آنحضرت با من فرموده مگر فی
شرط آنکه در چه که بحضور هر دو امانت است
عرض کرد بلی بفرموده مال نوزده ماه باشد
و من ضامنم و بفرموده خود را حسب الشرط حاضر
کن و ما خود را بیکم بدین امر ماکت شد
و قطع دعوی کرد بدین ابر بن عمر رسید
خداوند مرا نانی نکند از بعد از علی بن اسحاق
و بالجمله ظاهر این عیال است و فایده از آن

وهمز ناده از حد شاره و احصا میباشد
و نامش در کتاب صحاح و تبارک و تعالی
با نداد معبره صحاح مذکور است اما انصاف
و عقل و شرع و عرف و ادب و حکم بر حسب
مقتولیه صیر و تقدیم بر جمیع مراتب و اظفار
عالم از اجزاء است و اینها را حاصل اسناد لاله
با این قیاس و شکل اول شده که مقتضای حاصل
نشده و اما اسناد لاله بقول جامع در بعضی
خلفا نیز مرود است بوجهی فوق
که به غیر این حضرت رسالت هم از انجمن است
علی خطا و ایضا اجتماع است و خبر و مقتضای
عقل

علی الجماعة و ایضا هم بد علی من خواهم یعنی
از نام و ایضا احتیاطا لئلا یحتمل با خبر افتدیم
اصدیم و نحو ذلک من الاختیار مره و دامت
بجند و جبر و جبر اول انکد این اخبار اخیان
احاد و معتقدین است و در مثل این و جامع
منزله انقطاع و معنی لازم است بیکر عقل
و عادت و عرف و شرع و جبر تا فی انکد این قیاس
نشان عام است و بعضی اخبار مره و ایضا
غیر مرده شده است پس برای اسناد لاله
صلاحیت ندارد و جبر است انکد با فرا و شما
در خلاف ای بکر اجماع حاصل نشد و خلا

بس خلافت محمد
با جلیه

عمر و عثمان بوقت و شوخی واقع شد اما
اقرآن کند در بخاوت در مجلس منم
کتاب اعصاب و در کتاب بخاوتین از
کفر و ده در باب ترجمه و زمانه با
مفضل و در کتاب از ابن عباس در باب
کرده که گفت ابن عباس من قبله میگردد
جامعی را از فضیلتی که بعضی ایشان
الرحمن عوف بود پس در وقتیکه در
دو نفر لعبد الرحمن در عمر بودیم در سفر
حج او را گاه دو کرد عبد الرحمن و گفت
کاش میدیدم که مرا که امیر را میدیدم
دلت

و گفت ابا خلیله در سر به در حق فلان شب
میکنی او را که میگوید اگر مرده بخت میکنم
با فلان پس هم بخدا بنویس بخت ای یکی از اولاد
و انجام گرفت و صورت انعام پذیرفت پس بعضی
آمد و گفت امشب بمن میرود و بمن با
مر مرا این مردم میخواهند خود را بعد از من
عبد الرحمن گفت با امیر المؤمنین مکن اینکار را که
در اینجا نه که موسم حج است و هر قسم مر
میکنند و بمن هم که نفعمند طلب شما را
مناد شود و مهلت ده تا مرا بخت بیکدین
که در دهر بخت و باید اقامه سنت است بخدا

و خارج مجلس فوا خطاب رسول خدا از محفل
 حاضران که میفرمودند و حفظ میکنند کلام
 فرمایند گفت شتم بخدا و ندا اول و قوت
 و قیام بر سر عدل و انصاف را بیاورید
 گفت ابن عباس بن از جوع بدیدند عمر بن
 رفت و خطبه خواند که گفت بدیدند که خدا
 فرستاد محمد را از خلق و فرستاد بر او کلام
 پس بود از جمله ابا بیه که بر او نازل شد این
 رحیم پس از آن گفت مغرور نموده مردم بگوید
 مقام حیات برآید و بگوید پیغمبر است بگویند
 بود اتفاق شد و صورت انعام و اکرام
 از این

کرد و انجام پذیرفت و چنین امور اعتباری
 ندارد با ذمه میخوانند و دفع آگاه باشند امر
 که انصاف با بنظر است که میگویند و مرخص
 همین شتم بوده است و بیعتی بر عهده و اساس
 و عهده است و رسول و عقل نبوده است بگوید
 اتفاق افتاد و امری صورت گرفت و نزدیک
 فتنه و فساد بزرگی بود که هرگز اصلاح پذیر
 نباشد و لکن خداوند مردم را حفظ کرد از شران
 پس دیگر چه مغرور نموده و خیال نکند که برای
 دیگر چه نیز ممکن است چنین اتفاق بیفتد چنین
 سلطنت و ریاست بر حق و اصل نماید زیرا که

نیت در میان شمارده مثل ای بکر
مرد بزرگوار با عقل و کجاست و غیره و فرات
و جامع بود از اسباب و کجاست بکر هر که بعد از
بخت کند با دیگر بکر بدون مشورت از کمال
برسد از اینکه هرگز نشوند پس از فراغت
از این موعظ و بخت و بیانات کافیه و فرات
شافیه که نقل و مضمون از این بکر میسر
داشت شروع نمود بقول اصل و انفعاله
و بعد از خط بعضی نکات و در این لفظیه و مضمون
میل کردم که عین الفاظ و تعبیرات خود
الجناب و این بکر جناب امام حافظ محمدر
المعشور

استعمل بخار و سلم و نهنگ و خرم بکر
تفاوت بینم نقل نموده اند مکرر و امر
که از احتمال کذب و خیال دور و کرافه
مقصود خالی از نقص و تصور باشد و لهذا
میگویم که فرموده اند کمال من خبرنا حق
نویسند الله بیه این الانصار و القونا و جمیع
با سر هم و سینه بنویسند و مخالف معنی
این استیلا و التبریر العوام و من معهما
و معنی من سینه هاشم و سلمان و ابو و معهما
و غلام و خرم من الاخطاب و اجتمع الهام
الحاج بکر ملک لاجه بکر اظان بنا الى اخر

عنا دل

هو لا ومن الاضمار فاطلنا من يداهم فلما
 منهم لغيا منهم بجلان صالكان فذكر امسا
 ثلما لا عليه القوم فقال لا ابن نريدون يا معشر
 المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الا
 فقال لا عليكم ان تقر بهم افضوا امره فقلنا
 والله لنا بينهم فاطلنا حتى اثنناهم فاستغفروا
 بنى ما عده فذا رجل من قريش اظهرهم ظهرهم
 فقلنا من هذا قالوا سعد بن عباد بن قيس
 قالوا برعل فلما احببنا له لا نهد خطيبهم
 فاشي على الله بما هو اهلهم قالوا اما بعد
 فحق انضار الله وكتبه الاسلام واثم
 المديون

المهاجرين دخط منا ودفوت دافن من فكل
 فذاهم يريدون ان نخرجوا من اصلنا وامن
 لا محجونا من الامم فلما سكت ادوت ان انكل
 وكنت قد ووتت مفا لانا عجبت في نزعهم
 ادبدا ان افده بها يربك ابي بكر وكنت اذان
 منه بعض الحد فلما ادوت ان انكل فلما ابكر
 على رسلنا فكلت ان انخضت فكلما ابكر
 فكان هو اعلم فتيه واوفر الله ما نزلنا كاسية
 اعجبت في نزعهم الا فلو بد منهم مثلها ان
 افضل منها حتى سكت فقال ما ذكرتم فكل
 من خيرة فتم له اهلهم لم يعرف هذا الامر الا

لهذا الحج من فريضة لهم اوسط العرب نسباً وداً
 وقد حثت لكم احد صديقين الرجلين فيا بعل
 انهما استنم فاحذ بيك وببدا في عبيد البحر ابح
 وهو جالس بيننا فلم اكره فاما لغيرها كان
 والله ان اقدم ففخرت عنقي لا يفرني من الله
 اتم احبالي ان انا امر على قوم فيهم ابو بكر
 اللهم الا اني اقول في نفسي عند الموت سبنا
 لا احده الا ان فقال فاذكر من الانصاف
 جذبا لها المحلك وعد بها المرجب سنا
 ومنكم امير يا معشر قريش فكنش لا عظم وافر
 الاصول حتى فرقت من الاختلاف فقلت

سولجك

الها

ابسط يدك لا يا بعل يا ابا بكر فبط بده فبا
 وبنا بعد المهاجرين ثم يا بعد الانصار ونز
 على سعد بن عباد فقل فاذكر منهم فسلم
 سعدا فقلت فاذكر سعد بن عباد فاذكر
 وانا والله ما وجدنا فاذكرنا من امرائهم
 من بني ابي بكر فاذكرنا ان فاذكرناهم ولم
 نذكر سعد بن عباد فاذكرناهم بعد فاذكرنا
 ان بنا نعمهم على ما لا مرضى واما نحن الفهم
 فيكون فساد من تابع رجلا من المسلمين على
 مشهوره من المسلمين فلا يبيع هو ولا الذي
 يا بعد نعمة ان يفتل فاذكرناهم مشدقونا فينا

بعضی حیوانات که در چندین موضع از صحیح کتب
مذکور است و باندک فرق بعضی حیوانات
در مواضعی از صحیح مسلم و ترمذی و صحیح
بین صحیحین و سایر کتب معتبره شما مسطور
و همین واضع بهین تفصیل بآباند که
در صحیح و اصول ما نیز ذکر شده و بعضی
شما شیعه را در وضع کتب معتبره می دانید
از کتب شیعه و صحیح خود نقل نکرده
و می گویند حال آنکه برادران از شما مسئلت
میکنند که شما تا اینکه البتة و بعد از این نقل
و نقل اینها فساد را در کتب مذکور نشان
الشیعه و مطالبه کرده اند

مجموع نماید و صحیح مذکور و سایر کتب
و مطالبه کنند این عبارات معروفند و آن
در صحیح است اگر اختلاف داشت صحیح
و مباحثه شده با شما ملاحظه و اگر مطالب بود
و حال آنکه مطالب است زیرا که حال خبر را
از بیجا و معتبر شما نیز جعفر موجود است و آن
بر بعضی از کتب که در دنیا و ایران است
و شهرت و نصیب و نظایر آن از اعراض
نفسیه و دیوبند و غیره است و در سنده نبوده است
و لهذا فریب نیست سال است که در اینها
و با هیچ خاک و بزرگی مراد و ده و شانزده

و ندازم و دزدان و بیک نامی و کجی عزت
و کجی فضاحت ادمیده و دامن از صحبت
و کشتن و غیره از این چیده و از نشو و نشنا
و فویر از این عالمه بدید پس مباحثات
اکتفا نموده و باندک حفظ که از این حاصل
فناحت کرده ام ما ابروی فقر و فاقه
نیم بریم یا پادشاه که در ویر مقرر است
و لهذا محض برادرش و اخوت دیو و علی در
مقام تصدیق و جبارت بر آمده ام و بنیاد
علی ذلك میگویند که آنچه بنده بقوا عدل و
معان و بیان و بدیع و منقح و اصل بدالات

معاذ

مطابقه و تقصیر و التزم و بقضا و حقوق
و مفهوم از این خبر و از شهید ام دلائل
بر خلاف دخی و نقص و غاشقا و از در و در
الاول انکه بغیر ما بن عمر صریحا اینوا فقه
بعده ای که بدون صورت و بر خلاف امر
اجتماع امت و افعی شده و لهذا فقد بدید مفرقا
که بعد از این که بدون صورت از سلبین
بعت کرده و نو و با کس بعت نکند مبادا که
هر دو کشته شوند و در اینوا فقه نیز اگر حفظ
خدا ای بنو فساد و فساد و افعی میشد لکن خدا
حفظ کرده مره مرا از شرش پس معلوم میشد

ما امت او بودیم و او بیست و سه سال
مجلس نظامت و ضرورتها جانیه و مالی و کربانی
مانده بکن بعد از ختم علم خلافت و عقبین
خلیفه حصوله فاصد جناب خلیفه بفرمایند
برویم با مرعسل و کفن و نماز حضرت اشعرا
نمایم و نسلید اهل بیتش نمایم نه از مضافه
بمنه مشغول تکلیف بقیه اشغال و عمل شوند و
مشغول و مشغول و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
و منظره ای که این امر جناب امت نین
بنوده فضلا از عدم مشورت و عدم اجماع بلکه
بجهنم و نهید شیخ و ابو عبیده الجراح بود

بر آن زن

شند
اگر ائمه نشان حضرت عید
و محض حفظ امت و بنی محمل
نموده بودند لازم بود که
صح

نه خیر ایشان از همه جا حین و انضاد آگاهان
نصریح خودش با یکد انضاد بنای خلافت
برای خود داشتند و بقصد یکد ذکر و خطیر
خواندن و اظهار مطلب نمودن بعد از آنکه
ای بیک کفن و نماز امیر را بقصد نصریح بخون
خود انضاد و نورش افشان و مهاجرت
است و عدم رضا جانکده و اخراج است از عتلا
و انچه اگر رضا و عیب بود بخیل و عیب
جانان و بهیتر خود را بیکد از ندید و بیکد
و بر ندید عیب کا خود دیگر اندک این امر چنان
امت مبدی و چرا باید سبب فساد است که عیب

ایر

کرده شده برای او باشد و حق که خلافت
برای او منتهی شد و خدا او را مقرر باشد
و لو با بر نفسی که حضرت خلیفه ثانی نقل
کرده پس هر کس و هر وقت باستغاثت و همرا
و وفات جمعی از سکاها اسبابی فراهم
باشد مرکب اعظمی باشد باشد و محقق
فصل و سیات مکر آنکه جماعت و صاحبان
این امر را معصیت دانسته باشند یا آنکه جماعت
و صاحبان معصود نباشند و محقق و نفس
باشد این خلافت و هر کس نیز و تدبیر و تدبیر
و انجام اسباب لشکر و عسکر باشد و چون
نیز در این

عباد

قلبه بر دیگران بکند و ادبش بشود و البته این
واجب و واجب و ثابت در هر سر و صحت و مانع
با خوف از خدا و رسول با خوف از خدا و رسول
که محمل اعتبار بوده از فرا و تقریر و فرما و تعلیم
ثانی بلکه خدا در این دنیا و خلق بوده و اما صریح
عجبات که عقل و حکما هر دو ان مانند شما و نظا
نما چرا و رفع غشای و عجاب تعصب ان اعتبار
بصیرت و چشم باطن خود نمیکند و با عقل سلیم
ندید امور و نه نمایند اما امر الله و افرح و اشکال
اطلا بید برون القرآن ام علی قلوب افلا لها
الثالث انکدان منطوق و مفهوم این خبر و معلوم

میبرد که نهید ابوالفضل را ببرید و عمر را ببرید
 مثل اذونات حضرت نموده بودند و جماعت
 انضا نیز برای خود بنا عمارت داشتند
 و لهذا از طرف بنی امیه و بنی امیه
 که وفات پیغمبر را اعتنا داشتند نگذاشتند
 بلکه خدا را نیز از خط نکند و در فکر کارها
 باشند چنانکه تصریح نموده اند که ابوبکر فرمود
 رضایتکم احد هذین الزمانین ابوا بعلما
 منکم و اینان گفتند بسطید لانا بعلما
 اسم دیگر به کن ابوالفضل فرمودند لکن نفهمید
 سراغ فرمود بنی امیه را ملتفت شده اید که صیغه

فلم اکره ما قال غیرها کان والله ان اندم فخر
 عنقی ما یستمر الله قول الجعفی که معر ما یکد
 لهذا کجی فرمودند را در طاق فرمودند با بنی
 حاضر و اینها کان ابوبکر و عمر با اجتماع از طایفه
 بنی سعد بودند و بالفرض در بنی خنی فرمودند
 ایشان و ابوبکر از بنی هاشم و بنی امیه
 بودند و بنی سعد بودند از بنی عباس و اولاد
 عباس و بنی سعد بودند و با جملة اگر بنی امیه
 در مقام انضا و بنی امیه بنی امیه
 منقول از صحاح شریفه اولوالباب و ذوی
 الانصار که بنی امیه بلکه هر فقره از فقرات همین

فلا صبح صبح است در بیان مراد و صلاه
 الله الى سبيل الرشاد و حال آنکه انکب شما
 ف داده ان هزار خبر و انرا و صبح و افوق و اول
 انرا بن انچه است که صریح کفایت در حق العفو
 با اضافه بنویسد که معنی ان غیران باشد و کن
 در این مختصر همین یک خبر کفایت نموده و بعضی
 بباله این خبر کجایب و مبالغه و اوصاف پدید
 محو یافتند و آنچه نقل نموده او را با جملات و احادیث
 و عدم ریاضت ثابته افاض و تمام بر حاشیه
 و تمام بر امتیاد غالب اغافل و کما حجابان
 مهاجرین و امانتین پدید و تمام جبر امتیاد
 انور

صاف است

که بار حضرت رسول صلاه و امر بر حجاب شده و قد
 بودند بلکه سواست و فرمود که اگر بکدام و افقت نفوس
 و خاصه نبوده معلوم و محقق شد از صریح و منطوق
 این خبر بگوید که منکر از احوال انکار نباشد
 بر اثبات با جماع باطل است و لو سئل که باید
 خط بر اثبات خلاف با جماع باشد نه وجوب
 و بهین دلیل ابطال خلاف حضرت امیر المؤمنین
 صفر باید پس چرا در خلاف عمر مکتب جوب
 اجماع میشود و خلاف عمر را با جماع اثبات
 نمیکند و اگر وجوب است چرا خلاف عثمان را
 بشیرا مقید بشیرا حق و بعد از عمر بن حنظله

و نصرا و خبر و رسول

ثابت می نمایند اگر اضافی باشد و نصب انا
و جده انا بنا علی امة دامن گیر شود و مد
راه شود واضح و آشکار است و از جمله است
الله بند بلا ولا امر الله بخیر ولا یعطی الا
الله بر ما اضافی و کمال خالی از جوهر و اعتدال
نما بعقل و انشا خود رجوع نمایند و حق جواب
خود را بگویند و هر چند مکتوب خود فرمود
که نصب امام بر مقتضای است این خبر صحیح و
که از نظر مرتبه و سلم و سایر اجناس صحیح
و حق می شنیده اند و خود در کتب خود دیده
در اثبات اجماع و خلافت در خلفه بعد

در کتب ائمه

که بخاطر و مراد است بین افریقین بنویسد
عرض کردم کدام باب از تفسیر حقیقه را بپایان
در بحث فقیر ناوان نصب کرد و در عرض صحیح
اصول طلب مدعی که اثبات و نصب امام
بر مقتضای باشد بلکه که در کتب ارجح را حق
بودند با فرائد و خود حضرت عمر که میفرمایند که
فائده نیست و ایضا میفرمایند و فی الله الناس
شرها و ایضا میفرمایند بدکثر الاغظ و ارفع
الا حواحق و فی من الاختلاف الخ اگر مقتضی
نما از نصب امام این است نفی است که ائمه
مدعی کاتب در جواب شما اگر بعد از این

میگویند حتی خلفای امیه و بنو عباس خود
 شما امامت و خلافت را زاده از سوی مال
 میباشند بعد از آن مال را سلطنت میدادند
 و آن را از ابتدا صلح معاویه با حضرت امام
 حسن و امام حسین چو رفت رعیت نصبا ما
 نمودند از این تفصیل گذشتند شما ظالم و فاسق
 اهل بدعت و ضلالت میدانید و حال اینک
 این طایفه ثقات امامت را که مخالف و خلافت
 است با افراد معتبره حکم عقلیه از حکم کلامی
 و سایر علوم عقلیه که در جمیع اعصار و آن
 جا در پی مینویسند و با اخبار صحاح و روایات معتبره
 اتفاق

اتفاقیه بین افریقین ثابت میباشد اما
 استدلال ایشان با دلایل عقلیه حکمیه و غیره
 امامت خلافت خداوند و رسول است
 بنابر آنکه که وجود پیغمبر لازم است در زمان
 خلل و محجبه نظر معاند و معاش عباد و اگر امام
 خدا و رسول نباشد چه اعتنا و اعتنائی
 بنابر او میشود و بود حال آنکه هرگز حق
 معاندان و منافقان نباشد با افراد مدعی بر این
 و شما هم با پیغمبر میزنید و معصوم شخص شما
 زیرا که مجله الله شما عالم و دانایانید که آنکه

پس چرا کسانی که مدعی هستند
 بلزوم نصب امام بر رعیت بلادر لیل
 و حال آنکه در واقع و نفس الامر
 راضی بوده و نه بالاجماع و نه
 و نه احد بر نصب کرده است
 بکذب و علامت نمیکند و شیعه
 بجهان که مدعی نصب امام است
 بنص از خدا و رسول با اقرار
 دلیل عقلی و نقلی از کتب صحاح
 شیعه و سنی و کتب فقهیه
 آیات تائید و روایات امامت
 تصریح و تعبیه نموده اند
 بکذب و علامت میباشند

ابن ادغام بکند حکمی میکنند که مدتی است
 نثار و بیکدیگر بنویسند و بفرمودن فی ظلم
 ما لا یرضون به و اما مخصوص اما بنصر خدا
 منها انما ولکم الله الابد و منها در این باب
 نصیحتی بود که در منها با انها الرسول باغ ما
 ما انزل الیک الابد و منها ابدا نظیر منها
 سورة صلا الی و منها و من من فی نفسه
 ابتغاء مرضات الله و نحو ذلک انما یاتیک
 باجماع و اجتماع فریقین در حق حضرت علی
 بن ابیطالب خصوصاً با در حق او جمیع اعدای
 فرزندش قرار است و اما نصیحت رسول الله

فرزندش

انت حق بمنزل هر دو من و من و منها من
 مولا علی مولا و منها فی قوله فی غزوه الخ
 خطاب بفرشی فرموده لکنهم غنما لکنهم
 او لبعثت ماسکون بضر بک بالحق
 الذین امنوا الله فلو جهر النفاق لکان بعض اصحاب
 رسول الله و من اولئک یا رسول الله قال
 منهم خاصه النعمان و ذلک کان اعطی رسول
 الله و بعد علیاً محضه و منها کل فی الابد
 ثقف لکن اولی استیذان الیک رجلاً من اولی
 مثل نفسه فایضاً بک اعاناً فک و لیسین در این
 و لیاخذن اموالکم فی الخیر ما استنکبت

الامارة الاموية فجعلت نصب صدر
لها وجاهان يقول هذا فالتفت الى علي
بيد تم قال هو هذا هو هذا من ربي
انهم يحسدونك يا ابن ابي طالب
عن ابي الحسن فاذا جاءوا في المسجد فخرج
علي بن ابي طالب وعلينا في بيت فاطمة
فاقطع سبع نعل رسول الله فاعطاهما
علي بن ابي طالب فقام عليا فقام
من قبل علي تاوي بالقرآن كما فالتفت
نزلها
لا انا خير انا هو يا رسول الله قال لا ولكن خا

سعيد

علي

السنن

القل قال اسمع يا محمد اني انشد عليك
قناه وجل قال يا امير المؤمنين هذا كان
قال وقد بلغت قال نعم قال اللهم انك تعلم
انما كان في حيلة الى رسول الله على ما في الكتاب
على المنافق والغرير في غير القصاص
كما اشار به في دفتره قبل ان يشد باب
ان نصور ايات واخباره ذكره في خط
وكتب معبره في الكتاب مبسوطا
وهذا العظمي جميع اخبره به في حال انك ان
طريقك انما هو شدة ام هو انك كتب خط
كتب معبره في كتابه ويظهر لك ما في كتاب

شاة موجود حيث ذكره في
 يدون من بيت سطر اكتب شيعة
 نقلكم

شعبه نقل نکرده و هر یک را بچشم خود در کتب
مکروه و ضعیف و بد و فاسد و کذب و اشتباه
بدون تحقیق و در سبک ثبت داده شده باشند
و اسباب خطئه و بیهوده اعتبار بخوانش نکرده باشند
و در جواب سید محمود آفتاب پیش از این ^{فصل دهم} موضوع
و نقل از کتاب و جلد و جو و ورق و تمام کتابها
مستخرج شده ام و در هر سال تمام کتب را در تمام
در باب امانت پیش از این در تمام ^{فصل دهم} تفصیل داده ام
اگر بخوانید و جمع با آنها نماندند و بکدام کتاب
خواهش میکنم که از کتب انصاف و بدون غرض طلب
کلمات الله و جمع بضرر و کتب معتبره از
سید

سنت و جماعت نماندند و باقی در این کتاب
فنا و صدفان و نقد بکم سببنا شود و این کتاب
اخلاص غایبانه و بیست و یکم که از غیر و بیست
و اجماع با به نام بهین و در کتب مذکور
اعلام و تذکره شما با نشان اختصار شد تا
تفصیل رجوع و مجامع و تبیین شما ان شاء
معلوم خواهد شد و فضا الله و ان شاء الله
و جلد و قبل امری و امری و امری و امری
و اما اینکه در امری و امری و امری و امری
که از کلمات امامیه و اسناد ایشان باقی
و اخبار و عقل و فهم موده بیان هر یک

با شخص است و لکن در معرفت مشرعیان
بشریعت سبب المراسلین عبارت از کثرت
دین و صحبت آن حضرت بودند با ائمه
با محضرت لامطنا است و عرفین غایبه و
بیت در جفاء بر ائمه و ثواب و مستقیم
فویهم و صراط مستقیم مانند نازمان و
حضرت بازمان و فایده شان با اولاد
نمان حضرت با بعد از وفات حضرت دین
بیت که محل اختلاف و متنازع و خلا
باشد که غایبه ایشان را داخل میدانند
و خاصه خارج میدانند و در فیه ک
درین

و شرعا در این مقام حق باشد و کذا
ان عقل و علماء و مصنفین از عامه نیز
همین قول را میباشند و بنا بر قول بدخول ایشان
در عنوان احتساب و لو بعد از ان الله عز وجل
بعضی نکند بر اینکه همه ایشان عدولند
با سزا نگاه کبر بلکه دارند و بعضی را
و نه این تفصیل نیز چند فرض شده اند چنانکه
این الوسی و کرم الله لا هو تر به از خطیب نقل
کرده است که او میگوید قول بعد از احتساب
مطم باطل است و معنی که شرح مختصر الاصول
این خطیب میگوید اگر مردم بفرمانند که هر خطیب

عدولند و قبل هم کفر هم بعضی اصحاب و غیر
اصحاب از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و لهذا عدول و غیر عدول در ایشان یافت میشود
چون محتاج هیچ و بعد باید و بعضی گفتند که
اصحاب و غیر ایشان یکسانند تا زمان ظهور
فلان پیغمبر حضرت امیر المومنین علی ^ع و مع
و غیر اینها نماند که اصحاب عدولند مگر کسانیکه
معلوم شده باشد مخالفان او یا علی بن ابیطالب
زیرا که او مردی دانت الخ کلام عصمت و نقل
تفسیر مذاهب بعد شریع میکند و در هیچ
قول بعد از جمیع و الحاصل در صد و لفظ

و فی الحقیقه مقتضی است که
عاشق و معبود و در حق
ملکوت آنها و عدول را با حضرت
امیر المومنین ترا
واضح البطلان
نموده و با علم
و لا مبرای
سبب
و غیر
چند
است

اصحاب و عدالت ایشان آنچه بطریق
از مذاهب مشهوره بیک خاصه و قیامت
و سیم این بود که عرض شد و در هیچ احدی
بر عفا و صاحبان اخصاف واضح است
و مستغنی از توضیح است **فصل** در بیان
آنچه در حق ایشان جایز و غیر جایز است اول
باید دانست که از فصل اول معلوم شد که مشایخ
میکویند و لفظ اصحاب عفا و شرعاً بر حق
میشود که در صحبت حضرت نموده و با آنان صحبت
آورده و با مخالفانند با بن هیچ تویم و صراط
مستقیم دلیل ایشان گذاشتند از این عفا و عفا

صحیح و موافق علمای بزرگان و اجله و اعاظم
 اهل سنت و جماعت از صاحبان صحاح و غیره
 در تفاسیر و غیرها مبنا شد که از خداوند عز و جل
 نصیحت و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 نقل کرده اند اما از خداوند اقدس لا در حق
 انا ننگ در و افتاد احد و چنین فرار کردند
 و در حق نظایر ایشان فرموده با آنها الذین
 امنوا اذا لقیت الذین کفروا زخفا فلا یقولوا
 الا ذنبا و من یقول یومض و یرا الا منکر فالحق
 او منکر الخ فقلت فقد بآء بغضب من الله و طاق
 جحیم و یلوی المصیری و در و توحشین علا و فرار

فاز

ترجمه حدیث لفظ ابراهیم
 از مؤمنان که از کفار
 کفار و مروج و مروج
 است بکنند با او فرار
 برادر از حق و توبه و توبه
 مانند کفر و توبه و توبه
 زیرا که اگر کسی در و توحش
 بدو و توحش و توحش
 با کفر و توحش و توحش
 است و در توحش و توحش
 فرار کنند و توحش و توحش
 از خداوند عز و جل و توحش
 جحیم و توحش و توحش

قالوا لن رجعنا الى المدینة لنخرجن الا یخرج
 منها الا ذل الا یات بلکه نام سورة مناس
 از احکام حضرت قدس و توحش و توحش و توحش
 توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 با آنها الذین امنوا اذا جئکم لکفر انکفرنا و سبیل
 الخ و لکفر لکفر با الیها و یسبیل و ما یخرج
 و لا یخرج و سبیل و توحش و توحش و توحش
 در کمال سورة و توحش و توحش و توحش
 و سبیل و توحش و توحش و توحش
 و با کمال آیات در توحش و توحش و توحش
 و توحش و توحش و توحش و توحش و توحش

در حق و توحش و توحش

وجه است که از این
 ترجمه کردم از تفسیر
 و توحش و توحش و توحش
 و توحش و توحش و توحش
 نام از سورة و توحش
 توحش و توحش و توحش
 توحش و توحش و توحش
 توحش و توحش و توحش

ابن مسعود و ناده انتر حدیث و احسان میند
 چنانکه بر مطلع و مشع پوشیده نیست و میگوید
 از اعاظم از علماء و معشرین اهل سنت در
 مقام انکار و نفی این آیات در حق این اشخاص
 نیست و چگونه میخوانند منکر شد و حال آنکه
 اغلب آیات مصدر بخطایات ثقات صدیقان
 یا آنها الذین امنوا و غلامان است و همچنین
 شیخ و غیره خبر که بعد از آن فریضه امنا
 بقرا و ایشان و مینالند در مدح علی بن ابیطالب

ما بعد حدیث ترجمه اینست که
 لا عظمین الا بنی عبد الله
 و رسول و صلی الله و رسول کریم
 علیه السلام علی بدیهه
 غیر فرمودند از این فرموده قدس
 فرامیدم علم اینست که
 خدا و رسول و وصی و رسول
 او بود و کتب علم او در برش

اشاره و باینکه از حضرت مثل شیخ نیست
 که فرار کند و مقفیه بر نحو واضح شده است
 که این اجاب الحدید در فضیله قبح خبر کنند
 در حق شخص و ما ان لا انزل الذی نقد
 و فرما و القدره علی احب و لا لرا بکظم
 و مدد هبناها ملا بر ذل فرما و جلا بیب
 بشما من الامم شمول طوبی النجا لیسف
 احب بعبوب بلج و ناسبه و منانه
 و لیب نازا غده و الانا بیب احضرها ام
 حضر ارجح خاضب اذانها ام ناصر الحد
 محضوب قدر نکات الکامنه مبعض و ان

بقائه لئلا یفسد مطلوب : لبیکم طم لوت
والموت طالب : فکیف بلد الموت ولو
مطلوب بعد در مقام مدح حضرت امیر
به پایداری آخرت و اما از رسول خدا
نصریح یقین و کفر و انداز بعضی خطاب
و همان خود و بعد از زمان خود و در ایات
بسیار است که صاحبان صلاح و غیر ایشان
از اجله و عاقل علماء در کتب خود متعین
و این حضرت بعضی از اخبار و اندک آن
بسیار بلکه عشریه از معشایان نقل میکنند
و فی الکتاب الاولی الاصل و این است

قلید لا یشاع الا انما یقول نصوص و این
چون در باب عدیده است لهذا در
فضل بیان مینمایم فصل اول در صحیح بخاری
در جمله هفتم در کتاب وفای و در باب جوی
در تفسیر قول خدا تعالی انا اعطینا لاکون
از عبد الله از حضرت رسول و وفای کرده
که فرمود از حضرت من فرض و پیش و شما
بر جوی و بر این مینمایند در کار جوی
نزد من و این از شما عاقلان از اخبار و
بکثرت ایشان پس میگویم ای عاقلان و اصحاب
من بسیارند خطاب مینمایند چنانچه

با سائید معین خود

فقط معین خود و نه توبه و عذر
و معین است که پیش از آن فقیه است
و بر این رفق و همراهِ من است
در این حدیث هر چه است
پرو و کار صحیح

کرده و چه بدعت گذاشتند بعد از من
و متابعت کرده عبدالله را در این خبر خاص
از ابناء و اهل و اقربا حسن از اج و اهل و اقربا
از حضرت رسول مثل او و از ابن عباس
حضرت رسول و حسن و علی و علی و علی
از حضرت مثل آنها و علی و علی و علی
از حضرت و علی و علی و علی و علی
از این روایات زیاد کرده است انفعرو
که پس از این میگویم اینجاست از علی
پس گفته میشود بنی احد احد احد
از این پس میگویم مسح مسح مسح مسح
بزرگ

یعنی با مال شدند و سوده شدند با و از علی
کسانی که بپذیرا دهند بعد از من و از علی
مسح و مسح شده است و علی و علی
از علی و علی که خبر داده است از حضرت که فرمود
و مسح و مسح و مسح و مسح و مسح
از علی و علی و علی و علی و علی
از علی و علی و علی و علی و علی
منند خطاب به علی که علی و علی و علی
که احداث کردند بعد از علی و علی و علی
و برکشند بر علی و علی و علی و علی
اصلی او را علی و علی و علی و علی

که او گفت ابوهریره با سطرین در باب کرم
و لکن عطا بن سنان از ابوهریره نقل کرد
که او گفت فرمود پیغمبر که در افتاد و استیلا
من ناکاهه مباح و نه حرام و نه ناجز و نه مکروه
است و از ابوهریره و مرثیه و حاکم و غیره منقول
در این باب است و میگوید بنی سبیرین است
میگویم بنو کجاست میگوید بنی سبیرین است
میگویم چه کرده اند میگوید مرگند و در طبرستان
تفرقه بکفر اصلی اقله برکشند بر سر کعبه
که خلاص شود از انچه عت میگویند که میفند
نهلی که از میان کلمه که میفند میروند و در طبرستان

کند و نظایر این روایات در خصوص اینها
و مانند اینها همین الفاظ و معانی را داده
پنجاه و کمتر از صد روایت است و در صحیح بخاری
و مسند و غیره و سایر کتب است و در غیر اینها
صحاح و غیره و مانند فرقی در روایات است که
از بخاری و غیره میگویند که از شیخان نقل شده
و اگر بخوانید بعد از این ملاحظه کنید و بدین
این روایات در بخاری و غیره و صحاح و کتب
دیگر نیز آمده است و همین صحت و اعتبار آنها
و عدم نقص خبر شما واضح شود و بعد شما
خود بخوانید و آنچه بر شما معلوم شد از این روایات

و آنچه پیش گذشت و بعد باید عمل کند بعضی
 در در جلد هشتم در کتاب نویسندگان
 با قول کردن و کردن نویسندگان در باب
 خواج و ملاحین بعد از قول خدا بعضی
 کان الله تعالی بهم فاما بعد ادهم خون
 لهم ما بقون بود عبد الله بکشت که انطایف
 انرا خدا امیدانت و کشت که ایشان
 ایات نازل در حق کفایت در حق مومنین
 قرار دادند بعضی خدا و ندانند
 و در عنوان ابن محمّد و الذین محمّد الکلم
عمر واضع الاحزاب داخل بودند

بعضی

و در

و ثابت کرده است بانا بند خود از بنا
و عطا که ایشان سؤال نمودند از بنا
حذر و گفتند ایا شاید از بنا خدا که
بفرماید در حق بهر بنا در این
است و حق و فرمود از این است که شما حقیر
و اندک میشمارید تا خود را با انسان
بعضی استند فرمان مرا بنا بکشد خدا اینا
با حق و حصر و کلا ایشان بنا بکشد خدا
بکشد از بنا بنا بکشد خدا بنا بکشد
و در و ثابت کرده است بنا بنا بنا بنا
بکشد بنا بنا بنا بنا بنا بنا بنا

کتاب و شنبه

خداوند که بگوید در حق خواجه چیزی بگوید
 گفت بلی شدیم او را و ایشان فرمودند که
 مبارک بجانب عراق فرمودند و فرمودند است
 که خواجه شود از این طرف و جانب که عراق
 باشد و میگوید میخواستند فرات را و بجا میزدند
 و فرمودند و کودی کاوی ایشان را و هر دو میزدند
 و فراموش می کردند این مانند ایشان کائنات
 و نیز همین دعا بیا باند که تفاوت لفظی از آن
 عقلنا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 و کرم الله وجهه و دعا است الا انکم در احوال
 اینجند ب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و باری

الله

کرده است لفظ اینها نفقه و مهره و مال و هم
 فان فی کلهم اجر المثلیم و هو القدر و نیز این
 سعید خدری اینها را نقل کرده است بطریق
 بعد در کمال ایشان بان میبود و باطلاند این
 و طلب فرمودند و اضع عدل این صحیح و ما بر
 صحاح بطریق مختصه نقل شده است و حقی
 اخضار ان اقصا مر بهین قدر بودم بعضی اعاده
 اطلاع کن هر که رجوع نماید بمطابق ذکرش
 از این صحیح و این جمله و این باب که معجزه
 با غیران **مخاصه** در کتاب بعضی اخبار و
 در باب احتساب فتنه و داخله و رفتن و اجتناب



بعضی در هر جایا بید ایشان را
 یکصد و بیست و پنج
 در مثل ایشان امر عظیم
 میا و کشنده ایشان
 در روز قیامت صبح



بکفر ایشان بنقص هیچ در جلد هشتم از خط
 در کتاب دیات در تفسیر اینها احاطه افکند
 احوال الناس جميعا دوايت کرده است خبر داد
 انما لو اريد كلف خبر داد و اما در شعبه كلف خبر
 داد و اما در كلف خبر عبدالله ان يكر شرا من
 ابن عمر حضرت رسول الله كه خطاب باصحاب
 نموده مفر ما يك برنگريد بعد از من يكفر كه
 بنفند بعضي شما كردن بعضي را و نیز دوايت كثر
 بكندها خود از خبر هر كه كلف به خبر در حجاب
 الوداع بعد از از مردم بگويت بزرگتر بید
 از من يكفر كه بنفند بعضي شما كردن بعضي را و

دوايت کرده است انما ابو بكر و ابن عباس
 از حضرت و از ابن فضال و مر اخیان و مر اخیان این
 و جلد و باب و غیرها بسیار و کفا و این فدا
 بجهت تبیین و تذکر و ذکر اول الامم و العفو
 و الامصار است و السلام علی من اتبع الهدی
 اکمال حاجت مخفی تا نا دکه انچه از خدا و مر
 نقل شد در مقام دم و تقی و کفر خطا بداد
 بنفند و حق کنا بنت که صادق لفظ احکام
 و مخاطب بخطاب مؤمن بودند لوجه الاول
 اینکه دوايت خطاب شفاعت با ائمه الذین
 امنوا مخاطب شدند و همکذا من القرآن که در

با نمانده از برای اهل صبریت و اما در
 اخبار صلوات در باب خوض بلفظ اصحاب
 ظاهر حق در حق ایشان مقرر نماید و مسلک
 که آنچه را که در کتاب نظام حضرت رسالت
 نموده لفظ اصحاب در حق آنها صادر فرمود
 و اینست پس مراد کناست که در کتاب نظام حضرت
 نمودند و احادیثی که احادیث نمودند بخوبی که
 در جمیع کفریه بکفر باشد باید از آنها پرسید
 که اگر بزرگوار باشد با امر کجاست و علی
 ای اتفاق در برنده میدانم ولی نمیگویم زیرا که
 خواهد گفت که این ختم حجت نیست بر آن

ختم اگر چه بنده هزار و شصت و نهم بر آنضا
 و عدم نصب بنا بر این فضا اضاف بدهند
 و خود را از عذاب خدا و مخالفت حضرت رسالت
 کنند اما احادیث صلوات در نظام رسالت
 خواج را از اصحاب فرموده است و در کتاب نظام
 در زمان حضرت نموده بدلیل اینکه نظیر نظام
 فرموده ابو سعید خدری صلوات کرده باب نظام
 که گفت در کتب زمانیکه پیغمبر صلوات فرست
 مالی را تاگاه نظام نظام نظام آمد و عرض
 کرد یا رسول الله صلوات صلوات کن در نظام نظام
 و ای بر تو گفت که عدالت کند اگر نظام نظام

فتمت نکتہ پیر عمر جو کرد از بد صید تا بن
کردن او را فرمود و اکثر او را بجهنم اندک
برای او احکام است که حضرت شیما را طافان حق
در جنب نماز ایشان و در وقت و در وقت خود را
در جنب در وقت ایشان قرار میکنند از پیش
مانند پیران کافران اینک میفرماید تا
ایشان اینک بزرگ ایشان مردیت که
یکی از وقت او را اینک فرموده است یکی
از دویشان او مانند ایشان زمان است
با اینک فرموده با اینک مانند با هر چند کوشش
است که شهرها بداند از ایشان زمان بعد

فرمود خروج میکند اینطا میقد بر هر بنظر طافند
از خان و مردمان بر گفت ابو سعید شهابی
صید هر که شنید از پیغمبر این حدیث را و شنید
صید هم که علی گفت ای شرافت با او بودم که
او رو کند از من و با بهمان نشان و علامت که
پیغمبر فرمود گفت ابو سعید پیر این است یعنی
و پیغمبر پیران فی الصدقات در حق این طافند
نازل شد حال او برادر نامش فرمود و بعد
انضا نظر فرمود بر این فقر ابو سعید نالید
اینطاعت کلا او بصفا از حجاب و مدد
زمان حضرت بودند و نیز از این حدیث بعض

هر کس

اخادبت منقول در باب اهل فتنه معلوم
 مایه که حضرت امیر المومنین علیه السلام
 کرد بر اهل بویه و حضرت و احکامش بر فرزند
 من الناس بویه و فرمایند که فرموده است لا
 ترجعوا بعد کفار الخ در دو طرف مقابل علی
 است اما دلالت این حدیث که معلوم شد
 بقدر حضرت و شهادت از ابو سعید و نقل از
 خود و کذا ما بر اصحاب صحاح و اما دلالت
 اخادبت و آمده در باب اهل فتنه بکرم
 متفق علی جمیع محدثین و صاحبان صحاح
 و غیره از اعاظم عامه در باب اخادبت سر کرده

شکرا

نقلت القتها بالاعتماد و جامع فرقی کنند از
 لشکر او و عتبه بوده اند و یکی به حدیث صحیح
 منقول در صحیح بخاری و غیره در کتاب فتنه
 باسانید خود روایت کرده است از حسن بصری
 و او را بوی که او گفت مرا این بتیغی که خدا
 مرا هتفع نمود در روز جنگ که کشته شدیم
 پیغمبرش در زمانیکه پیغمبر و فرستادگان پادشاه کرده
 بر خود که این تیغ بود و شکایت نمودند و میگویند
 اخبار خود و بر پادشاه خود و این تیغ و کذا میگویند
 و لعل انشاء الله در اصل نامه پیش از این توضیح
 و پانز این مطلب بنویسید با عانت خدا و حسن توفیق

و مثبت او علی من غیر الملام السلام :-
 ان نفسه یقاله و ن نفسه و خدا بغالی تم آنکه
 بوم الفیه نفسه با نظر نفسه که ده است
 که نفسه نفسه و نفسه نفسه که ده است که نفسه نفسه
خلف نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه

در بر

در باب استیکه و منه ملین و خوا را نشان
 یکیت نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه
نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه نفسه

نفسه و این صحیفه چیست

نکند تا او صریح و حدیث را و کسیکه در وقت
 بذار و مناصبت کند بغير موافق و اتفاق با من
 خود را بر این باب و مثل آنکه ذکر شد بعضی لعنت
 خدا و ملائکه آنرا و آنکه در مصلحت بکین
 هر که محال کند کثیرا و سبب خفایت او شود
 پس بر او باد مثل آنچه گفتیم از لعنت و غیره
 و در صحیح مسلم در مجلد سیم بقدر و در حدیث
 جزئی اتفاق دارند که شنیدند با ما پس خود را از آن
 انزاعیه هم نمی اندیشد خود گفت خطابه کرد
 عجله ما را بر گفت کسی که کان کند که نزد
 ما چهره غیر از کتاب خدا و این صحیفه است

مسلم پنجم 38

دیدیم صحیفه را او بخند بغلاف سفید
 خود را بر گفت در این صحیفه است اسنان
 نذر و بعضی احکام جزایات و اینک فرمود
 پیغمبر مدینه حرم است تا آخر حدیث بنحو
 الا آنکه در این کتاب بخاین و اولی غیر من
 من ادعی الی غیر اینها و این من انتمی الی غیر
 من الیه بعضی کسی که نسبت بد خدا و غیره را بغير
 موافق خودی در فقره من ادعی الی غیر اینها احتما
 میرود در توضیح بیان آن بقدر اقتضا مفا
 خواصند و نیز در صحیح مسلم در مجلد سیم
 در بابی در باب یکده معطل و حره بودن آن

سیدنا و اجله

و فرای آن از ابن عباس نقل کرده است که فرمود
 رسول خدا در وصف قبیله مکه که این ملک را
 خداوند محرم خود قرار داد و نزدیک است
 خلق کرد پس آن محرم است با حرام خداوند
 تا در قیامت نباید بکند که از آن است
 حار و نجس و نباید بر آن قدم نهاد و نباید
 و نباید بر آن و از آن سنگی را چیزی دیگر را
 و نباید بکند کرد و آن پس عرض کرد عباس
 عمر حضرت با رسول الله مکه از خربوط
 آنکه اهل مکه از خربوط را می خافند و می
 خرد می کنند و می برند پس آن حضرت فرمود که

الاذن

الا اذخر و بخا صخر خود مرحمت فرمود بر اهل
 مکه و اموال ایشان با سنانا می اذخر و از
 حج بن صحبت چند در حدیث صحیح هر از می
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از نه نقی علیه
 نقل کرده با سنانا خود از پدیدین شریک است
 طاری نمی گفت دیدم علی را بر سر خطبه می خواند
 پس شنیدم او را که فرمود نه قسم خداوند که
 نیست ما نزد کتا می کند بخا اینم بجز کتاب خدا
 و کتاب صحیفه است پس گوید آنرا دیدم در
 آن بعضی احکام جزا طاعت و اسنان شتران
 تا آخر حدیث فرمود مگر اینک بخا می

یعنی کسیکه دوست دارد
فوق مبادی و از افاضات

یعنی کسیکه خوانده شود
باسم غیر خود مانند یاد
بن اید و عمر و عاص که خاص
از جمله پیغمبر و کرام
او را نموده و خود را از
البقا با این ظاهر لفظ
و با اعتبار باطن حضرت
مکرر فرموده اما و علی ابوال
الامه والله اعلم کره

غیر مؤلفه اینها بر است من و الی غیره
بغیر از آن مؤلفه و دوات دیگر و آن
الی غیره اینها و الی غیره و اینها
از غیر سبب است و در جمع بین
در حدیث چهارم هشتم از افراد مسلم در
صحیح از مسند ابی هریره با مسند ابی ان
احسن از اینها که از ابی هریره از رسول خدا
دوات که فرمود مدینه حرم است تا آخر حدیث
و نیز در حدیث سفیان بن عیان با نذکره
و دوات سفیان از ابن عمر که در حدیث
از صحیح مسلم بطریق دیگر از حدیث ابی یوسف
تا غیره

بر عبد الرحمن و آنکه از اینها بر اثر از ابی
هریره از رسول خدا و با جلد این حدیث در
اعلی صحاح و کتب معتبره تا بطریق عدیده
باز فی الجمله دوات شده است و حدیث
از هر بعد از این معلوم خواهد شد و در حدیث
سپتم و دواتی جزئی تا فی ان با مسند خود
دوات کرده از هر چه معتبر از خالده بن
الله از هر چه از ابی بصیر از ابی سعید خدری
که او گفت گفت رسول خدا آری معیت کرده
شد از برای و خلیفه بنی کشتید و هم از ان
و خلیفه را و نیز دوات کرده است با مسند

خودان در همین حرب و امین بن ابی صبر که
گفت استخوان خردا و دمان و گفت زهر جدید
کرد ما را جبر را از عمن از دین و صب آن
عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه که گفت را
شدم مسجد را پس ناکاه دیدم عبد الله بن
عمر و غاص نشسته در بنیاد دیوار که بود و مردم
در اطراف او جمعند پس من نزدیک رفتم
و در میان جمع نشستم که گفت عبد الله بن
بارسول خذاه در سفری رسیدیم بنی و نجما
بر سر پا نمودیم و در میان خود فرار کردیم ناکاه
مناجی رسول خذاه نذا و کردا و الصا و الجعا

لکله

پس جمع شدیم نزد رسول خذاه بگویم و هیچ
پیغمبر میگردانم زنده مگر آنکه بر او واجب
بود و الا که کند است خود را بجز یک صلا
و جرات را در آن داشتند و منع کردند و بنی
ایشان را از آن بجز شرا را داشتند و بنی
فران داده شده است جز آنچه این است
در آنرا ایشان که گاه از آن سخن حضرت
و خود باشد که بر سلاخ ایشان را بالای و امین
انکار کنند از او بیا بیا گفتند که اسیر و بنی
بگویند و بیا بیا گفتند که بگویند و بیا بیا گفتند
من بیا بیا گفتند و بیا بیا گفتند و بیا بیا

بگویند بگویند

که بگوید من از این خان فتنه مهلاکه خیل
 پس هر که خواهد از این خطبات یاد کرد داخل
 حبس شود خوش است که میبرد در حال شکست
 خدا او قیامت داشتند با شکست و این خواهد
 آمد بشو مردم آنچه نیکو دوست دارم آمدن
 انما و هر که بگوید انما هر یک که دوست دارد
 او را و غیر طلب که اعتقاد است با وعظ اکید
 و باید اطاعت کند او را و دست از بیعت او نکند
 و اگر بعد از آن امام دیگر بیاید و از قای
 امامت کرد و با امام سابق که مردم با او بیعت
 کرده اند منازعه کردند بپند کردن امام ناجیه را
 کی آخر

پس را و بگوید عبد الرحمن بن عبد رب
 که بگوید انما بنی اسرائیل پیش رفتیم و گفتند که
 میبندیم من را بخدا و چون شنیدیم از او شست
 خدا اینطالاب را پس بدست ایشان بدو کش
 و تاب خود کرد و گفت او رسول خداست شنیدید
 گوش من را اعتقاد کرد و بدو عهد از طلب
 پس با او گفت اینک بر هر چه عوبه امر میکند
 که بفرماید اموال خود را در میان خود بطریق
 باطل و بکشیم خود و حال اینک خدا بفرمان
 با آنها الذین امنوا لا تکلوا اموالکم بینکم
 الا ان تكون بخلافه عنراض منکم و لا تقتلوا

انفک ان الله کان بکرم جاکم ان اسامع
 ابن بیان از عبد الرحمن بن عبد الله بن عمرو بن
 العاص ما عفی ناکت شد پس بر داشت
 و گفت در این طاعت خداوند است اطاعت
 کن امر او در معاصی مخالفت کن امر او در
 در مصلحت نافع او صحیح مسلم از محمد بن یحیی
 و کتاب و باب و جزئی مذکور با ما بنفرد
 ان هر چه بر عبد الله بن علی از عمر که گفت شنید
 ان پدرم که نقل میکند از ابی محمد از جندب
 عبد الله یحیی که او گفت فرمود پیغمبر که یک
 کننده شود و در هر عملی که بر باشد است فضیلا

و وعده کننده است بنعصب و ناری
 کننده است بنعصب بن فزلا و فزلا
 و کفر است و نیز در صحیح مذکور و محمد بن
 و کتاب مذکور با ما بنفرد خود از عبد الله بن
 معاذ بن عیسی و او را پدرش و او را نافع
 محمد بن زید بن محمد از نافع که او گفت آمد
 عبد الله بن عمر بن عبد الله بن طلح بن عبد الله
 و نافع بن و فزلا و هب و زنا صاحب محمد
 مسلم و عسکری را بر زید بن معویبه و در حدیث
 و نافع شده بود پس گفت عبد الله بن طلح
 کند منند بن ابی ایحیاء عبد الرحمن بن عبد الله

عمر گفت بنامدکم ز تو فویشیم امدم خبر دهم
تو را از حد بشیکه شدیدم از پیچتر که
میفرمود هر که خالص و راضی بیکند از طاعت
خدا ن ملاقات میکند و در مقام د

حالتیک نیست اینرا او محض و کید میبرد
و نباشد در کردن او یعنی مرده است

[illegible]

شدیدم از ابی نصره و او گفت شدیدم از ا

[illegible]

حضرت جی که او گفت خبر داد مرا اینکه
 خبر است از آن که پیغمبر فرمود بقارون
 و نیز گفتن خندق و ای بر حمار می کند
 او را طا بقدر باغنه و نیز و اب کرده بلنا
 جزو که پیش نکر شد و نیز و اب کرده انچه
 و عا ذعبر به و هریم بر عید الا علی کما
 و نفر کنند خبر داد عا ذال دین حرت
 و نیز خبر داد استخیر ابراهیم و استخیر
 منصور و محمود بن علیان و محمود بن قدام
 و بر اب الدین حمار نفر کنند از خبر داد عا
 نصر بن شیل و او از شعبه و او از افسر

که فرمود پیغمبر بعد از آنکه بگفت
 مرحمت خال از سر و روی عمار را که میکرد
 و میفرمود و ای بر این بهیبه میگفت او را
 با عنبه و زاین اخبار مذکوره در صحیح
 مسلم و ابن عساکر و لفظی لا معنی ندارد
 سوا آنکه در حدیث فضل گفتند است خبر
 مرا که یکبار از حضرت است ابو قتاده و در
 حدیث خالد بن حوث گفتند است صبیحیم او
 کما صلبانیم او را ابو قتاده و دیگر آنکه در
 حدیث ما یونیس بن یسبه فرموده و در

لم یس او را معنی فرموده است که خبر
 و ای و دیگر در معنی لفظی است
 و صبیح صبیغه مصدقه لغت
 وضع میم و یا تر شده هم کارها
 پس در معنی لفظی است که خبر
 یا قوی یا قوی لغت لغت لغت لغت

از این

در اینست کرده است با سند مقدم الذی
 با بنظرین که خبر را در احمد بن حنبل
 شی و ابو یوسف بن صالح گفت عنبه خبر عمار و مال
 و گفت ابو یوسف حدیث کرد مال عنبه مران عنبه
 که او گفت خالد را که نقل میکرد از عنبه
 اخی الحسن از ما و خود ام سلمه که رسول خدا
 فرمود بعد از یکبار گفتند با عنبه و نیز در
 مسلم در مجلد پنجم گفتند و حدیث کرد و مرا
 اسحق بن منصور خبر را و مال از عبد الصمد
 عبد الوارث حدیث کرد مال از شعبه او را
 از عبد بن ابی الحسن و از حسن و ابی انیس

از ماد و خود و او را نام سلمه رضی الله عنهما
 از رسول خدا بنحو مذکور و نیز گفته است
 که ما را ابو بکر و ابی سید و امهات
 ابی هیم ابن عوف از حسن از ماد و شازا
 سلمه رضی الله عنهما از رسول خدا که او
 فرمود میگردانید مرا فتنه با عید و غفره ظا
 و از جمع بین الصبیحین محمد و ما ب شده
 با بطریق که گفتند است حدیث ثانی هر آن
 افزا و بخار به از صحیح از سند ابی سعید
 حدیثی که با سنا و مقدم گفت حکم
 از روایت خالد از خدا گفت که فرمود است

عمر بن

عباس بن قریب و بنی نذیر خود علی که هر دو
 بر و بدند از ابی سعید حدیثی و بنی و بنی
 حدیث و گفتگو به او بنی و بنی و بنی
 او را و بنی خود که مشغول اصلاح بنی
 باغ و سخنان آن بنی چون ما را دیدند
 خود را برداشت و دست از کار کشید
 کرد تا آنکه گفتند صحیح بنی که بنی
 گفت من و ما را اصحاب و روایت کمال
 خشن بنی ای مسجد با کشت با کشت
 بر می داشتند و غار و دوخت و دوخت
 بر می داشت بنی و او را رسول خدا بنی

سرع کریدیت مبارک خالک از سر و
 و لباس عمار دور میکرد و میفرمود اگر
 بر نماز که دعوت میکند ایشان را بفرماید
 هبت و ایشان دعوت میکنند و از ابو
 انیس گفت غار پناه میبریم بخدا اقتدا
 و نیزه در آن کتب و محل مذکور از آن کنند
 که در حدیث عبد الوهاب انزاله از هر که
 که این عباس بن و غیرند خود علی رویدند
 ابو عبد الح گفت چنگ در زبانه و حدیث
 که در این حدیث زبانه میگویند است که
 ذکر نکرده است انرا اصلا ذکر و میسند

و در این

و در طریقی این حدیث بر شما بدینا و
 نرسیده با عمل حذف زاید نموده است
 بجهت غرض و نیزه است کرده است انچه
 با زبانه ابو بکر فرماید و ابو بکر استماعی
 با تفاوت دیگران این است که فرموده
 و ای بر عمار میکنند و طایفه با عین
 میخوانند و ابو هبت و میخوانند و را
 بوی انچه گفتند ابو موسی و میخوانند و کتاب
 خود که بخانه ذکر نکرده است این زبانه
 و لکن در حدیث عبد الله بن عثمان و خالد
 بن عبد الله و اسطی و نیزه بدین در مع و بخوبی

حسن و شجبه که بعد ایشان از خاندان هدایت
نقل کرده ز یاد بی موجبات و نیز در باب
کرده اسحق بن عیسیٰ الوهاب بنی محمد که در فقه
گفتار است ابن مسعود حدیث عبد الله بن عباس
که نقل کرده است بخلاف بدین نظر در فقه
بنا بر سنده از غیر خطابی یا بنظر ابن آه کلا
ابن مسعود و غیر او از ظاهر حدیث و صلح
صالح چنانکه ذکر نمودیم و اما در لایق این
اخبار بر کمالی باید تمحیضی اگر چه معلوم است
لکن بجهت زبانی توضیح میگویند بخیفان
برای بنای علوم و مقلعین بر فراغ عد علی

اصول او منطوق و مفهوم که این اخبار
مقصود مقبول و منطوقه لایق است بر مدح
علی بن ابیطالب و اولاد و اصحاب بنی دین
و بر ذم معوی بن ابی سفیان و بر ذم معوی
و اصحابها که استغریب است در لایق اما در لایق
بر مدح علی بن ابیطالب و اصحاب و اولادش
و ذم معوی بنی دین و اخبار و الیه رجوع
بودن مکه معظمه و مدینه طیبه و جود الله
آنکه حضرت امیر مصلح امر رسول خدا بنی
بلا معارف از غایت و خاصه و بدین
انکار احادیث از حضرت اصحاب و سایرین

منع و طبع امر او انما از اینک اظا
 کرده باشند با عصبان و زید بن معویبه
 با جماع مسلمین مکه و مدینه و تبرای
 مسلمین عصبان کرد و سوزانید و
 هفتصد نفر از قراء و هشت هزار نفر از
 مهاجرین و اولاد مهاجرین و انصار کشته
 در مدینه و صد نفر از صحابین که ایشان
 عبداللہ بن زید بن عاصم و عقیل بن ابی
 اسلمی و محمد بن عمرو بن حزم و صد و هفتاد
 و اهلش را با حد کوه بر لکرو نماندند که
 اموالش بغارت و فتن و با و تاش زانند

سوائی که خاندان خان علی بن الحبر
 که جمیع بنو قیاسم در آن بودند و از اشخاص
 از اهل شام طاعت کرد و بعد حضرت انجی
 امیناب زینب زان بود از طلا و نقره و
 با و دادند با صدان برای که قبول میکرد و
 خاندا اسامه بن زید که سکی از اهل طاعت
 کرد و سهم خان نیز از اهل طاعت جمیع که از
 طاعت جمیع طاعت کردند و بعد از آن
 انطا بعد از ابرو زید و شفاعت کون
 ایشان را و زید شفاعت او را قبول کرد و
 طیب را خدیجه نامید و انقره دیگر حد

که فرموده هر که دوست بدارد و مناسبت
غیر موالی خود را با آنکه نسبت داده شود
بغیر موالی خود با آنکه آن جلد موالی
حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب
میباشد بنظر صریح آنکه آنکه الله و رسول
حضرت رسول الله بقوله و كنت مولاة فعلو
مولاة و نحوهما ان خصصا هذا و رسول الله
و مخالف آنکه خدا و رسول الله بالضرورة معقول
و نه بدو و اتباعها بوده چنانکه بعد از
فقد عثمان بلا منازع و مسلمین جمیع صحاب
من المهاجرون و الانصار با حضرت امیر

کردند و ولایت باطنیه منصوبه بنصر
خدا و رسول الله صورت خاصه حاصل
کرد و معوقه بجای سعادت که دست سعادت
بدل نمود بدست تقدیر و ظلمت زمان
باشمیرگان مشرفه با منبر و حدیث و غیره
خطبه و کلام و خیر بر آن سرور و با آنست
بشر و صغیر و غیر صغیر محاد بر حق و علا
بر خلافت و کرامت خود جماعت امرا شام
و عراق و مصر و قریه و احوال از امثال
و کرامت انداخت و هر از دین پیغمبر
بر و فتنه با عین فتنه خدا را بصدق پیغمبر

جمع کرد و امیر المومنین علی بن ابیطالب
و حسن و محمد بن حنفیه و مالک اشتر محمد
 ایچ بکونرا بعد از خطبه جمع و عهدین و در
 فوت ثمان ها واجب نمود بجای افرایا ^{طاعت} طاعت
 و بخت و اما پسر شجاعی احرام مکد و ^{سند} سند
 و غایت کردن مکد را سوزانید و خراب
 کرد و مثل و هب کرد و مدینه طینه را ^{تلا} تلا
 نامید و مثل و ضب مهاجرین و انصار و
 و تابعین و فرار و عباد و زناد و اطفال
 و اولاد ایشان را با حد حرم و قنوان اینا
 نمود و اینها اکفان کرده حضرت حسین علی
 نه بود رک

که سبط رسول و فرزند العن و هزار ^{نی} نی
 و سید جوانان شست است بعلاد و هیچ
 نفر دیگر از اولاد علی و طاهر و حفص و جعفر
 و سایرین از دست الفرایا چیمیر ^{سند} سند
 و ادریت ظاهرین و ذرا در سید سید
 اسر و دستگیر با غایب مع و در حجر و طاب
 بکشد سر و پای برهند و مانند اسرای و
 و فرنگ و حبش و زنگبار و سایرین کفای
 شهر شجر و دبار و دبار کردند و با جلد
 اگر اهل اسلام اهل انصاف باشند
 مرا به مکوره پوشیده و منور نخواهند بود

بر ایشان زیرا که این مطالب از ضرورتها
 دین و اجتماعی جمیع مسلمین است و از این
 بیانات شرح مخالفات فترات و یکبارگی
 مرفوعه در فبیل و بخاندن مسلمانان
 و انتساب غیر بدیه و ذمه مسلمین معلوم
 شد که هر دو معنی و عرفا و فاعل و مفعول
 ایشان متعلق و مخالف است هر فترات شد
 بودند و اما فقره عبد الله بن عمر و خاص
 که تصریح باسم معویه و فبیل شده و آن
 شرح مستغنی است و اما فترات باقی احادیث
 بعد مانند حدیث عمر بن عبد الله علی ان

مسند

مسلم که فرمود هر که کند شود تحت نا
 خلاف است مرده است مردن جاهلیت بخین
 حدیث عبد الله بن عمر گفت شنیدم از رسول
 خدا که میفرمود هر که خلع بد کند آن بختی
 ملاقات میکند خدا را در حال استیلا
 برای او محبت و کسی که بپوشد و بنا شد در کون
 او بختی مرده است مردن جاهلیت این در
 حدیث عبد الله بن عمر و فترات
 و کربلا از احطاب معویه و عمر و خاص و غیره
 و الحوضه بنی و و ساء ایشان شامل
 اصل بنیه و احطاب جبار از بنی و عمر و

نیز میگوید بالاجماع باید ابتدا صد لک نفر
 من بنی الاسلام و هكذا احادیث وارد
 در حق عمار و امیر و غیره با غایت بودن فائز
 او و سایر القات بودن معویه و عمر و
 و غیره بنظر اهل بدیهی است و اگر کسی بگوید
 از کجا معلوم شد که در جنگ جبل و صفین
 علیه بنی امیالک بر حق و منان عین او بر پایا
 بودند اند جواب میگوئیم اگر چه این فقره
 نیز معلوم است و لکن علاوه بر این فرائض
 پیغمبر که فرموده است که انا با علی حرب
 خویش و مسلک علی و خود لک از فقرات و

برای

بر این اخبار و احادیث تصریح عین الا
 خوار و واجب لکن معویه و ابی جهمانند که
 شد از من و او و هكذا و قات عبد الله
 عمر و غاص و ذکر امام حافظ و صاحب و
 احفاد بنظر و غیر اینان از ائمه و زوکی
 اهل سنت و جماعت که تصریح و توضیح
 کفر معویه و بنمایند مع ذلك بحال انکار
 برای احدی باقی نماند بلکه بدون این نشان
 نباید غافل شد و در صحت و وقوع این نص
 داشتند باشد و مثل الله الهدایه الی سبیل
 الرشاد و کلامی که در کمال اگر چه بناید

و خلافت باشد بر فاطمه و خاصه در باب
 منازعه امام المومنین غایت در صبر و خال
 المومنین معونه در صفت و غیره و در حج در
 فخران با حضرت امیر المومنین علی بر ابطال
 و کرم الله وجهه که حضرت امیر المومنین علیه
 مظلوم و محض و صلب و اهلها خالد
 و مجمل و محطی بودند عفا الله شره کاتباً
 و مستند بلکه در نیست که این مطلب بر ^{الکفر}
 بعد حضرت رسید باشد **ما قاله**
 چنانکه بعضی نادانان میباشند باینکه
 آنحضرت بلا خلافت علی بعد از حج بود اگر آن
 بنده

نباشند بقول ما و حقیقت اجماع که مستند
 شایسته در اثبات خلافت پنجمین ^{در}
 بلکه مطلق امام و حق آنحضرت ظاهر و
 شد لا غیر و مع ذلک و ما را الیها بفرجی با او
 منازعه در حقش که اقامتش بود نمودند و او را
 از حقش منع نمودند و شرع لعن او را در دنیا
 کردند و بعد از آن احوال چنانکه ذکر بعضی ^{نقد}
 بل کما به حسب اقتضا مقامات و احوال در
 مواضع دیگر ذکر شد **ما قاله** ^{بیر از کتاب}
 اگر چه بسیار است لکن نایباً بهر کفایت میکند
 للمنتبه فان اینست قال بعضی و ان طامناً

من المؤمنين افضلهم صلحا ودينهم فان
 بعث احدنا على الاخر في فناءنا والى
 نبغى عنه نفى الى امر الله الانا انما نحن في
 ومخوف منه بعد من رسولنا وخيار عيسى
 صلوات الله الملك المفدى الجبار
 فلهما رقتا باعناست وهما اصحاب
 معونته ما اذا خبار ليل ان يطلب ان
 حد حصر عدبته رات ومضى الكاهي بفضله
 بطريق اشارة ذكره ميكنه رجلا في ان
 شربها كانه صفا شيخا بكنية محمد بن
 الحسين الاجوي تلميذ ابي بكر بن ابي داود

منهم ما احب احدنا حجة منه كتاب
 ذكره نائب امير المؤمنين علي بن ابي طالب كفته
 رفايت كرهه اندان و محمد بن جعفر وان
 كفته است خيرة ادرا احمد بن يحيى الصوفي وان
 كفته است كرهه ما را حنين بن حسن انشرفت
 حديث كرهه ما را حنين بن حسن انشرفت
 بن محمد بن عبد الله انما عمر بن الخطاب بن مسعود
 بن زيد بن دؤن كفته امدهم من ابراهيم
 انصار بن علي كفته باف بدر بن عبد الله
 كرهه داشت ترا بوا سطنه بن جعفر بن ابي
 وحى كرهه بن اخصر بن كرهه بن ابي بكر بن رضا

فریب کردید میان شدن رسول خدا
در خانه فوضیلتی که فیصله داد فرما
خداوند بر یکران بعد از آن نیز موفق
شد بجهاد و وفات داد خدمت علی بن
ابیطالب پس ابوجوب با گفت خوش آمد
من شدم بخودم بر شما بخداوند بر اینست
بر رسول خدا در صحن خانه که شما صدید
دکان و در خانه غیر از او کیست بنوع الاعمال
بناطالک در طرف راست انحضرت و
ایستاده بودم و در خدمتش تا گاه صدای
در خانه آمد انحضرت فرمود ای انسین

کمر

گفت بره رخا نه پس رفت انس و مراجعت
نمود و عرض کرد عمار بن ابی اسلمت پس
شدیم از انحضرت که فرمود بکشد
انرا یا لا و یا که شده پس انس کسود در
پس و اخلاص عمار و سلام حضرت خوا
امرا فرمود با خوش آمد و مرجبا پس از
فرمود اعمار زود است که واقع شود در
میان است گفتند و اخلاف تا کشید
شود شمشیر و زود خورد و جدا از مزاج
باشمشیر پز ایشان واقع شود و بکشد بعض
ایشان بعضی را و پز ایشان جوید بعضی

بعضی پس چون دیند از روزی که بر نوباد
 باین جهان که در طرف نشسته یعنی علی
 و اگر دیند که جمیع امت یکطرف رفتند
 و علی یکطرف پس فرمود بر آنکه علی
 ابیطالب بان راه رفتی است و بکنار
 باقی مردم و ابناء بدرستی که علی و
 نمیکند و مرا از راه راست و هدایت
 ابناء بدرستی که اطاعت علی اطاعت
 و اطاعت اطاعت خداوند است که
 چنانچه برای مؤمنان انصاف گناه
 میکند زیرا که صریح است بر جفت

و صفت

نیز

علی بن ابیطالب و جلاله و خالفین او
 ان اهل قصه و صفین و خرفان و غیره
 با آنکه قبل از این نیز اخادین و دشمنی
 هر یک از اصناف ثلاثه قبل از این نیز
 شد و مع ذلك ای حدیث مختصر در
 فضل و ائمه خاص و صادقین که با نظر
 از فرمایش حضرت بر کفر ایشان مطلع
 علا و بر آنچه پیش ذکر شد علوی و تفسیر
 این شعر و ما جعلنا الرقبه التي اوصاك
 الا فتد للناس و الشجرة لما عودت في القبر
 و محوتم ما بریدیم الا طعننا کیرا ذکر

بعضی نیز می رود یا خواهد بود که محویم تو
 مگر بجهت ائمه و مردم و شجره در قفسه
 مفروض و مخصوص نیست
 و غیرت نیز است از اولی الامر که سکنه
 اینها قصه را از این که طعن
 و شجره بزرگ است

با سنا و خود از ابو جعفر محمد بن علی بن احمد
 ابن احمید و ابوالهثیم عروه بن محمد که گفتند
 ایشان خبر دادمان ابو صالح محمد بن ^{عبد}
 محمد که گفتند خبر دادمان احمد بن محمد بن ^{عبد}
 الصبیح خبر دادمان عبد الله حسن بن عبد ^{الله}
 حصیب بن ابریه خبر دادمان ابو ^{عبد}
 سعید جوهری خبر دادمان امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 خبر دادمان امیر المؤمنین هرون بن ^{عبد}
 خبر دادمان اسفغان بن عبید بن علی
 وید بن حنیفان ابن عبید بن حبیب در
 فول خدا بعالی و اجعلنا الرقاب الفی الخ

واو گفتند

او

کفر

گفت سعید وید رسول خدا در فاله
 که بنی امیه با الامیر وید بن مینر او بن مینر
 شدند بنی وید شدند با وید این رفتن بن مینر
 مکلفند و دیانت دین و مینر مینر
 بر طرف شد خونی و مراد از رفتن بالا
 مینر است مینر ای مردم بنی مینر و دیانت
 سعید بن المسیب وید و دیانت کرده است
 با سنا و خود از امیر مینر از سها مینر
 از پدرش که گفت وید رسول خدا در
 عالم وید با که بنی امیه با الامیر وید بن مینر
 او مانده مینر مینر مینر وید وید

بستم نمود و خندان نشد تا وفات کرد
و این امیر در حق ایشان نازل شد و شجره
ملعون بود بنی امیه است بمفسر تعلیم و
انزول فسرین و محدثین و الحاد شد
العالین پیر ناب شد و کفر و فسوق
و محض اینی امیر خصوصاً و طالق محاکمه
و مخالفین امیر الوهین علی بن عقیل
دفاعات و غیرها که از حد و حصر نیست
چنانکه بر منصف پوشیده نیست و اگر
کسی هم شک بود ایشان خود مخالف است
و وجدان ادعا کرده است و بارش

نیز

نبست زیرا که تا شهادت امیر الوهین
اگر بگویند نوبه کردند و با حضرت
میست کردند چنانکه ابن الوهین و بعضی
گفتند اند میگویند که تراغ با حضرت
امام حسن و ابا جابر انحضرت صلوات
خلافت و امیر الوهین و حسن بن
و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و مالک
استرجه بود و که کرد و حجر بن عدی و ذی
القادین و دیگران را که شهید کردند و
امیر الوهین هم را زاده امیر ابی بکر که
دست و پا و زبان برید و شهید کردند

معوذ به بامر که خلافت یافت و حضرت علی
 و اولاد و اخوه و بنی انعامش را که شهید
 و اطفا لشیر خوار از بنی علی و فاطمه کرد
 بهر بلا ساخت و اهل بیت را که دشمنان
 و سول خدا بودند که اسیر کرده شهر شمر
 و دیار بدیدار کردند و اندک الحقیقت
 معلوم شد نویز او عقلا و نقل او مجت
 از مرد غضب که ایشان غافل را کن
 و کربانک بدشعور و خرمینند تعویذ بالله
 من ذلک و خذ علی العلم و العقل و العرف
 چون ابتدا می مخالفت با امر الوضو علی

و فایح مکدر و مدینه
 که مسلم بن عقبه نام نبرد
 فضل او در شرف علی که
 که شل ذکر شمس
 باقی و موسس را که
 که بوده و این هارث
 بکدام اسامی مشهور
 مع

معوذ به بامر که یونانی فساد را اوتان
 لهذا بعض فساد و فرمایند اعظم علما
 شمارا در حرا و نقل کم نامو جبر
 و پندانه معاصی از قاتل و خاصه
 کرد و بالله التوفیق از جمله فتنه امر
 عین الایمه خوار از حی فوای صریح داده
 که لعن معوذه واجب بواسطه ده مجت
 اول مجت خروج او از طاعت علی
 بدان سبب انحضرت و حال انکه شنید
 لعن رسول خدا را که بر کسب که خلع یک
 کند از سبب اما می و هم انکار را

رسول و خلافت ایشان و نصب مدد
و بعضی ایشان و حال آنکه ^{علیه السلام} رسول امر
بودند و در سخی ایشان نمودند ستم
عصب خلافت و ادعا امامت بعد
از اجماع است بر بیعت علی بن ابیطالب
و حال آنکه پیغمبر فرمود که هرگاه بیعت
کرده شد از برای خلافت و دیگری
معارضه نمود با او و ادعا خلافت و آن
کرد بزمند کردن ثانی و همین حکم حضرت
رسول ^{صلی الله علیه و آله} بر فضائل و بسط کفر معوی ^{علیه السلام}
بالا نهد ام و لعن و واجب میشود بواسطه

٢
بلكم رسولنا ما من نبيه
يا ابن دما ابر شريفه
قل لا استعظم عليكم احدا
الا المودة في القربى
صريح

[illegible]

معلوم است که باری و رسول الله کفر
و موجب لعن و بالضرورت معلوم است
که معادله و خداوند است خداوند
لعن است باری و باری و هر که نفی بطلان
و خداوند خداوند و خداوند است و خداوند
نفی بطلان است باری و واقع بطلان
لعن کردن است باری و باری و باری
خداوند و خداوند است باری و خداوند
الاستفاد باری و باری و باری
الله جامع النافذ و الکافی و جبهه
خداوند و باری و باری و باری
جمع باری و معلوم است و موجب لعن معلوم
و باری و باری و باری و باری

یا لکن باری و باری و باری

و استخفاف در کفر اسفل جهنم و در کفر
کفار و باری و باری و باری و باری
خداوند و رسول الله و باری و باری
اهل البیت و حال آنکه بالفرض خلافت
موقوف بر اجماع امت باشد بقیه
برای حضرت امیر المومنین و نائب شد
برائت شد قبل از او واقع نشده چنانکه
قبل از این قبضه باری و باری و باری
نشد و باری و باری و باری و باری
که خلع باری و باری و باری و باری
موجب فلان و لعن است و باری و باری

کردن تلبک شریع بلکه واجب نمود
لعن انحضرت و اشخاصی که دانسته و دان
واقع انفق و منصفین دو جهل لعن است
یکی لعن کردن اشخاصی که یکی امام و یکی
از ایشان اولیاء و مستدان جوانان
بودند و لعن ایشان موجب غضب لعن
خدا و رسول و خلق است جهت در حق
بدعت در دین و شریع و انجاء لعن
کسی که خداوند و رسول منع از آن
فرموده اند هشتاد و نه از ایشان
حضرت فسادن بخون عثمان و حال

تلاوت

آنکه آن حضرت پیرو و پیروان بودند باطل
والا اجماع و خدا و رسول منع از آن
افرا و هفتاد و نه از ایشان
از غیبت کرده ناچهار صد با امام و غیر
الطاعة هم فو لیت بزد کافر و اخذ و
و لعنند او از مرد و او را خلیفه کردند
با اینکه خود را خلیفای خدا و رسول
خو خلیفه شده بود و در مصالح
امام حسن شرط کرده بودند و لعنند
نذاده و امیر خلافت را برضا و میل
فرارید و همد و همدی و قتل امام

وعدت

و دسیه بر جعد و فریاد نسم نوا
 با خطبه او را بعد از امام حسن ^ع بر آید
 برید و وصیت بقتل امام حسین ^ع
 و نیز وفایت کرده است عبد الله بن
 عمر و بن عباس که گفت در کف من سوز
 خدا بودم که فرمودند خلیفین علی و حیدر
 هوش علی غیر طاعتی پس ناگاه معویه ^ع
 داخل شد و نیز وفایت کرده است عاصم
 از رسول خدا که فرمود انحضرت ^ص بطاعت
 علی که رجل من اهل النار فطاع معویه ^ع
 و امام حافظ وفایت شده است

ص

ابو نعیم اصفهانی

بالر

با سنانند معینه از اینست خود از ^ع
 که فرمود از برای هر چه وفایت
 وفایت این دین معویه است و نیز وفایت
 کرده است صاحب مضامین از رسول
 خدا که فرمود هوش معویه علی عمر ^ع
 و از احنف بن قیس وفایت کرده است
 که گفت شنیدم از علی بن ابیطالب ^ع
 که گفت میمیده معویه بر غیر مکه ایستاد
 پس از شنیدن این غبار است در وفایت
 چیزی در حق علی بن ابیطالب ^ع
 شنیدن این فقره نا ایست که بعد از وفایت

خلجان کردند

دفعه بیست و نهم از آن موضع که پیش از
شد و بر او بقصد عبادت بگردید
او را که علی و فالان است با کمال
اندوه و غم در حال سیه زدوده بود
رو او بگردید گفت که ششم بر پشته ای
دیدم بنی را که در لباس او بپوشیده
کردم بگردید چون معویه چشم بان
گشود و مرا گریان دید گفت من امروز
بهر من گفتن برای این نیست که
بلکه که یمن برای مطالبی است که شنید
از علی در جانی که فرمود میبرد معویه
دعوت

و حال آنکه در گردن او نیت بپوشید
بپوشید معویه که با بزرگ شمریده
اگر خف طیب امر کرده است مرا
مرا بجلایت و کهنه است این نیت طیب
من است از این گردن فصل ششم
دهد ترا پس من برون آمدم از منزل
معویه چون چند قدم دور شدم آن
انجا صدای شیون و فریاد مردم بود
معویه بلند شد و حال آنکه نیت در
کردن او بود و الحاصل هر قدر حظ
که بدان نیت بجهت شمارا معویه و کرا

انصب و لعن او را مکرر براه درستی
نمیرسد زیرا که نادان کفر بود خود و بر
و بنا بر این اعدام عد و حضرت رسول
و اهلبت و احکامش بودند و در اغلب
غزوات کفار فریاد حضرت رسول
ابو سحیان و اولادش و بنو و فاند
بودند خاصه در احزاب که زمان
خود را نیز او کرده بودند و قاتلانشند
از عداوت کوفای نکرند بعد که عجز
پیدا کردند و دلیل شدند در ظاهر
ایمان و در باطن کافر بودند چنانچه

نور

تفاصل حال هر یک و اعمال ایشان
واضح و معلوم شد و اعمال خاصه معنی
با خلفای ثلاثه خاصه با عثمان و مرثیه
دو و نرد و اینها معلوم است و در کتب
املا انصاف پوشیده نیست بعد از آن
با حضرت امیر مومنان علی کذا
ذکر شد زیرا که از آن کوا و قوی
نیز نکر و حضرت رسول هم نیز حکم بکفر
و قتل و لعن او نمود و علما نیز مثل فاضل
میرزا و اندچنانکه دانستی مع ذلک شما
او را دوست میدادید خیل عجب

وفاهی نذار و مکن آنکه بشعور باشند
یا آنکه العباد با الله با علی و اولاد
او عداوت با طوفی باشند باشند
شما و شما تقلید ایشان کرده باشند
و بی دلیل باشند افضل در میان
قول شما که طایفه شیعه العباد با الله
نسبت با ائمهات مؤمنین و حرم حضرت
حضرت خاتم النبیین نسبت افک
و خود میدهند ای برادر نسبت خلا
بشما نمیدهند ولی میگویم استنباه شد
این مطلب بر شما طایفه شیعه بر و پیرا

بکم

بلکه لعنت میکند کسرا که بخواند
و کسرا ن و خد مکاران حرم حضرت
حضرت و نالت نسبت افک
بلی طایفه شیعه بعضی امتحان مؤمنین
نسبت معصیت و نافرمانی و مخالفت
احکام خدا و رسول میدهند
و ایشان بدان اغیز که طایفه شیعه
و امامت حرم حضرت را بنقص
خداوند و اولاد و مادر خود میدانند
لغوه نعم النبی و علی المؤمنین
و ازواجهم و اولادهم و نسبتهم
و در جوار او مادر و نسبت

و اخبار فعلی هذا چگونگی عقل
 میکند که کسی چنان نباشد که
 بد صد مگر کسی که ولد و مادر
 باشد بلی نسبت افک در زمان خود
 حضرت اول و فقه ام المؤمنین علی
 با نه فطرت خود هر خود و زوجه حضرت
 داد در وقت وفات حضرت رسول
 الله چونکه حضرت در وفات او بسیار
 که به وجع می نمود غایتش جنون
 عرض کرد که چه قدر جوع میکنی برای
 پسر من که معاوم نیست پسر تو پسر من

ابراهیم بن

میرزا

دجلی باشد پس از آن عرض حضرت
 چنان منعش شد که حضرت علی بن
 ابیطالب فرمود نه شیر خود را بر دهن
 و جرج را هر جا و بهر حال باقی بماند
 بر من و حضرت امیرت عرض کرد که
 بخور و افات بکشم تا بعد از تحقیق
 حضرت فرمود بعد از تحقیق پس علی
 نه شیر برهنه بدست گرفته و بطالب
 جرج روانه شد و بعد از بعضی عرض
 کردند که او را دباغ دهنده اند
 شریف بود تا با باغ رسید جرج

مطلع شد که آن حضرت با شما
بطلب او میروند و از ترس پناه میبرند
خود را فرار داده و بر خطه نالافت چون
حضرت پناهی غفلت رسید جویند
حالت انقباض حضرت و شدت
توسه دستان لرزیدن و فکله بر زمین
افتادن و ساقهای بخیل پیراهن نالافت
رفت و معلوم شد که مسووح است
و اصلالت مردی و رجولیت نداشت
پس علی دکت او را گرفته خدمت
حضرت رسانید و او را در حضرت

با علی چراغ کشی او را و افتاد او را
کرد و محض توضیح و معلوم شدن
در حضور همه پیراهن او را نالافت
هم حاضر نزد پند که مسووح است و
الت مردی نداشت و حضرت از او پرسید
محض نالافت توضیح امیر اصحاب
که نوچرا مسووح عرض کرد که رستم
سلطان فاطمین است که بعضی
از خدم خود را بجهت رفتن باند
و حرمان ایشان و انجام بعضی امور
حضرت با قطع الت مردی و رجولیت

و مرا بنزد در زمان طفولیت با سر
 بریدند چون در خانه پادشاه بزرگ
 شدم و در خدمت ما و پدر و مادر
 او مشغول و در حبل بودم با من انس
 داشت پس پدرش چون خواست او را
 برکم هدیه و پیشکش و شرف بهم
 بفرستد من بفرستم و خدای تعالی
 و انس بعالوه و عاقبت احضار ما شد
 مرا نیز پیشکش حضور مبارک نمودن
 الاقران مقتدر و سرافراز فرمود
 مرا بزرگ شرافت و ملازمت رسانید

بدر

مبارک شد و با الحاح این باب ففوت شد
 اناک بجز مر که از حضرت عاقبت نماند
 فقره دیگر در بنی المصطفی که بجز فقره
 عاقبت همه سفر بود و مشرف بخدا بود
 و در یکی از منازل هنگام مراجعت
 مویک ها چون بیدار بود اسطه فراموش
 فلاده و در فن بقیع بعد از بافتن و
 از روح حرکت کرده و او نهاد در صحرای
 در محل خود نشست که شاید کسی طلب
 او بیاید بخواب رفت ناگاه صفوا
 که از جمله اصحاب و اهل اید و بود

غرفه

مانده بود فریاد کرد سباه کیست
 غایب جوی نفرو بود بعد که صفوا
 نزد یک آمد بفر این دانست که جو
 محرم حضرت است پیاده شد شری
 خوا بامیده ام المؤمنین را سوار کرد
 و خود محار و امیکند نامنزل مید
 چون در دوزخ رفت ظاهر وارد منزل
 شد منافقان اصحاب و امیکند در
 بعض عناوین فضول معروضه در
 بودند بنای گفتگوهای نالایی و
 نامناسب دادند و موجب حزن و

خواطر بدین

خواطر باد که باشند بنجوبیکد
 و ما هر حاج کتب شما و کتب معبره
 مذکور است نا اناث سور و نور در
 برات غایب و عصیان منافقین
 و استخفاف حد شرعی و اجراء بر بغیر
 با تمام ایشان نازل و واقع شد و
 نهت از ام المؤمنین و دفع حزن از حضرت
 شد غیر از این و نسبت افکندید
 و نشنید ام که از اسلایمان نسبت
 با اهل حرم حضرت داده باشد چه
 وجه غیر شیعان اینها که شده چگون

میشود شیعه یا کمال عفو و شعور
که سهو و نسیان را بر پیغمبر روا ندانند
و عصمت کلیه در پیغمبر با که در
خلفا و وصیا واجب بدانند بگویند
راضی می شود بجمع شان نبوت
و وقوع فساد در حرور پیغمبر و
انکه خدا میفرماید الزامی لا ینکح الا
الزانیة او شرکة و الزانیة ^{کتاب} نه لا
الا ذان او شرک و حریم ذلك علی
المؤمنین فکف بالنبی و ایضا میفرماید
الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات

بالحق

و المحببات للنجیبین اولئک من
ما یقولون خلاصه اینست که شیعه را
و انا و ذریک و ذوق و کرامت و اولاد
الزانیة و تضمینة را که لا رفة فضلا
و بلاغت و براعت است بپس از دلالت
مطابقت ملاخط می نمایند و فایده
و نکات کلمات و استعارات و تشبیهات
بپس از معانی اولیه سوفیه که مطرقت
در طرق و شوارع و موضوعات و مسائل
و مواضع است ملتفت میشوند و معانی
و افعاله محال فیه چه مفهوم شرط و چه

حقیقه

و چه مفهوم صفت و چه غایب تا مبین
 بهر از غیظون اذناک عینا بیند صفتها
 ثم صفتها لا یومدون العجب العجیب
 ثم العجب که هنوز بعضی مانفت بر من
 عقل و کمال و فضل و جلال اینظا
 نشده اند باری طو کلام از من
 نیست اگر از دوش شعور و ناما احوال
 و احوال اینظا بهر نماید از جمله بد صفتها
 میدانند که اینظا یعنی نیست افکند
 بزور و طلب میباشند آدنی نیست
 عفت و عصمت میباشد نیست باطن

أهل حرم حضرت جان نهند آند چه
 زوجه و چه کنیز و غلام و خادم و نحو
 و اما مدح و ستایشی که بعضی زوجه
 ظاهرات با بخش و حضرت عایشه
 و حفصه میدهند چند نفره است
 اول و اعظم از همه و از جمله است
 با این که خداوند غنی از خرج ایشان
 از منزل فرموده بقوله العزیز و من
 و یو یکن و لا یخرجن ترج الخا هله
 الاولی و ایضا یا نساء النبی لیسن کاحد
 و النساء و نحو ذلك من الايات کفی

زوجات طامرات حضرت در
 عفت و عصمت باید خوف تصور
 عقول و افهام كافة انام بوده باشند
 و در خلاف حجب و اسناد و عزت
 در تحت سواد و عصمت خداوند
 جبار و مولی مختار باشند تا اینکه
 با چند هزار و ناهم بر سر و سر و سر
 و بلاد دیگر دهند و با خاندان و غیر
 مقام جدال و نزاع و قتال و دفاع
 برآیند تا اینکه مخصوصا پیغمبر و
 عائشه را در حجره خود و در و زوین

تقری

خودش بجهاد حضرت ام سلمه
 سلام الله علیها نریضا از ابوالفداء
 خبر داده و فی فرموده و نشانده است
 بنجاح کلاب حواری فرار داده و در
 سید که حضرت عائشه را داده خروج
 و حرکت از مکه نموده با عانت و
 دوزخند تا خلف او طلعه و زبر آمد
 بمنزل هتیرا ام سلمه و بعد از آنکه
 من باب مقدمه ام سلمه گفت عائشه
 چه داده دادی عائشه گفت او را
 دارم که با من همراهی کنی شاید بواسطه

خروج ماخذ وند اصلاح کنند
 امّت محمد را امّ سلمه گفت ای غایب
 بیرون روم و حال آنکه خود شنید
 از رسول خدا آنچه را شنیدیم
 نو را فرستیدیم و بعد از آنکه
 برصدق تو اگر نماند بگوئی ای امّا
 میاید بومیرا که بود نوبت تو از رسول
 خدا پس منحرره برای آن حضرت در
 منزل خود درست کردم و او در دم تو
 آن حضرت در حجره تو و حال آنکه
 میفرمودند و نخواهد گذشت شکبها و درو

میباشد

نارنگی

تا اینکه صد آکنند سکان ابرو که در
 عراف است و گفته میشود برای آن
 آب خواب بوزنه از نفعهای آن که
 در میان طایفه باغبان است پس
 من لرزید و ظرف از دست افتاد
 و حضرت سر بالا کرد و فرمود چه میگوید
 تو ای امّ سلمه عرض کردم یا رسول
 الله چگونه نهند ظرف از دست
 و حال آنکه شما میفرمایید آنچه را که
 میفرمایید چه باعث ایمنی میشود
 که ازین من نباشد پس نو خندید پس حضرت

نیکو است و سلیقه

مانعت نباشد و فرمود ابا میخدا
یا حمزه که این کمان میگذارد و این
باشی و منتهی هم فرمود ابا میخدا
دارم به شیخی که فرمود سواد شری
خدمت رسول خدا میفرماید در مکه
چند نفر از حضرت در میان و علی
ابیطالب و با ما صاحب میفرمود پس تو
داخل گردی و شرفی از اینان حضرت
و پس علی بن ابی طالب که در خدمت داشت
نازبان را چو پیرا که در خدمت داشت
و بر سرش نورد و فرمود اکاه باشی

بزرگوار

شما بخدا که نباشد روزی او از تو
یکروز نباشد بلب او از تو بلب
اکاه باشی و در سبکستان چنین است
بغض او داد و دل نداشت و مکر منافق
و دروغ گو و نیز فرمود هم فرمود ابا میخدا
ابا میخدا طرد امری که زمان مرخصی
رسول است پس آمد نزد آنحضرت پیش
و حجر عبادت و بود علی بن ابیطالب
مشغول اصلاح جامه و مؤمنان بغیر
حضرت رسول خدا است پس قبل از آنکه
علی داخل شد و بر داشت تعالین

کفر سید

حضرت زاور مشغول در سخن و وصله
ان شد در پیش خانها یکی از من
طالبید ندیدد رت با عمر پیروا د خضر
با نشان کبر و اخلاص شد ندیدد از جمل
عرض کرد ندیدد چو من صبح کردی
حضرت فرمود صبح کردم در حالیکه
حمد میکنم خدا را گفتند مرا ناچار
والا بد مند است فرمود بلی چاره
از مرگ نیست عرض کرد ندانم خلیفه
فرمود آده کسی را فرمود نیست
مگر خاصه انقلب چون پیر ^{نشد}

خلفه

ار ۹۵۰

بیکشت

از حجره دیده اند علی که مشغول اخلاص
نعلین است ایغایت همه انتظار است
نوبه دانه و شهادت میدهی بر صحت
همه اقامت مع ذلک میگویند من خروج میکند
بر علی بعد از آنچه شنیده ام از رسول
خدا ام بین غایت برکت بمنزل خود از من
ام سلمه و فرمود بعد از الله بن زبیر که بر
بطلمیوس زبیر بگویند بیرون نیام بعد از آن
شنیدم از ام سلمه بنی رفت و عبد الله
و خبر داد ایشان را و ای اینچنین که شعبی
و از عبد الرحمن بن عوف است میگویند

بعد از این تفصیل که در اول شب
واقع شد هنوز شب بنصفه نرسیده
بود که شنیدم صدای شرعائیه را
و کوچ کرد و این تفصیل را که از اینها
در کتب معتبره شما مکتوب است و بر
که هیچکس و تابع و گفتگوها و اخبار
در کتب ما و شما مذکور نباشد یا غیر
دین را قبول میکند که بحال ناکین
خودش چنین حرکتی کند و ناخوشی
مرد مسلمان که روزه خودش بلکه برادر
دینی او در میان او دشواری در میان

دو چیز

دعوی و جنگ حاضر باشد ناچار نکند
بر وجهی که حضرت خداوند مکرر
آن را لغو و روا نا غیر منه و لا غیر
و لهذا ظاهر شیعه داشتند دین و
محفظ ناموس و عصمت حرم مطهر
المسجد و کمال دلشکری از این حرکت
غایب مذمت او را میکنند که چرا با
حریم پیغمبر از پرده عصمت خداوند
بیرون فراموشی است و عظمت
خدا و رسوله فرماید اگر شما صیوانید
منکر خروج او و جدال و نزاع او و

آن زمان

نما عی ندانم با چنین مکاره و نکار بد
 و اگر بهر فایده این حرکت منا و عصمه
 و بزکوار ایشان مصالح و مخالف
 احکام خداوندی و رسول نبی
 نما عی ندانم والا ای برادر ما و شما
 امت حضرت رسولیم و زوجات ظاهر
 امهات همه ما هستند چگونه راضی
 شویم و دلشک تویم و بیستیدیم برای او
 حرم ان حضرت امیرا که برای عیال
 احادیث اسلام نمی پسندیم **امر حق** آن
 خلافتها و وخواهرش حضرت بر خاست

حکیم بنادیم در مجلد ششم در کتاب
 تفسیر و تفسیر قول خدا تعالی **الشیخ**
 الی بعض از افاضه حدیثا الی قوله تعالی
 وان تو با فقد صفت فلو بکما با سائید
 خود از این تعبیر وضع الله عنهما کما او
 گفت بود من که میخواستم سوال کنم
 از آن عمر که پیشی یک دیگر میکند بر حضرت
 رسول خدا و یک دیگر که یک سال و نیم
 محلی و موقوفه ناپروتن رفتیم با او در حاکم
 حج گشته بودیم چون رسیدیم بظهر آن
 رفت عمر بغضنا حاجت بر گفت بیا

روز

عمر بنی بر او طایفه و در این امر که خبر از
 سر از سر او و خود و بعضی از حق
 نقل کرده و امر کرده و حفظ و انفا

اب وضو پیر او و طرف اب را و شرف
 کردم که اب می ریزم بر او و در این وقت
 فرصت یافته پیر سوال کردم پیر گفت
 یا امیر المؤمنین کیستند آن دوزن که
 نظاهر و پنهانی و کلمات یکدیگر نمودند گفت
 این عتبات منور نام نکرده بودم کلان
 خود را که گفت آن دوزن غایتی و حقیقه
 بودند و لهذا ظاهراً شبیه می گویند
 باید زن مظهر خفا و اسرار و شوهر یا
 خاصه زوجات ظاهر است که در خانه
 نبوت بودند پرورده شده اند و با

منذر

من اطلب با داب مکتوبه و مخططات
 با خلاف لاف و توبه و جانات جمع کمال
 باشند چرا باید سر پیچیده که در انجمنه
 اسرار الهیه است افشا نمایند و بعد آن
 عتاب و مواخذ پیغمبر که چرا این مطالب
 که مخصوصاً بنما سفارش کردم بر و زدن
 برون دادید و برای بد زان خود گفتند
 چرا باید بگویند که شما را خبر دادند و ندانید
 که خداوند خبر میدهد پیغمبر را و در
 واقع وحی الهی بر او فرود می آید و قضا
 غیبه الهی این هو و حی الا وحی بوحی

اگر در این ابراد نیز ما مقصریم و این
 ابراد را بیجا و بیغایه میگیریم اینها را
 با شما است ان شاء الله تعالی و از عفو
 میفرمائید **نعم** ما را از اینها که
 جزا باید نیکب ما کنند پیغمبر و شما
 شوهر و خواهرهای خود در مقام عصمت
 و عفت عایشه نسبت اقل و فاطمه ^{هم خود}
 مادینه و طه بدهد و فرزندان پیغمبر را
 نسبت بجمع بطور بدهد بلکه در مقام
 العباد با شما نسبتی که منافی با شما نیست
 است بقضا ایات افاضه شود و نور

السلام

و ما انت بدهد و در زمان حزن و مصیبت
 حضرت سبب شدت غضب و از دنیا
 حزن پیغمبر شود و دل مبارک او را از یاد
 از فرزندان بخواهد و رعایت شأن حضرت را
 بعد از دنیا و عفت نماید و اگر در این
 نیز ما مقصریم عفو بفرمائید **نعم** و این
در کتاب در مجلد هشتم در
 کتاب حکایت باب آنچه مکرر است آن
 حیل زن با شوهر یا نسبت بضره و هرق
 در مجلد ^{جلد} ستم در کتاب ^{در نسبت} تعسیر اینها
 الشیء الحرام ما احل الله لك یبغی

مرضاة اذ فاجلت اما در نفس سوز
 شمر به با سناد خود از عبيد بن عمر است
 غايشه كه گفت بود پيغمبر ميا شاه بيد
 عسل در منزل زيب بدت حجت
 ميفرود نزد او كن من و خفصه نوطند
 كرد هم بر اينكه حضرت بر هر يك داخل
 بجز حضرت عرض كنيم مغاير مصل فرموده
 چون چنين عرض به بان حضرت نموديم
 حضرت فرمود نخورده ام و لكن بودم
 فكنا مياشيد هم عسل زه زيب بدت
 حجت كن خود نخواه كه بخوردن عسل

مغافير فرموده بودم در يك
 صبح در خرمين نوبت در نوراني
 و در احوال در جبهه كوهستان
 و پيشه و مظهر استوار است و ان
 در خيانت كه از اينان آن قورق
 مر آرد زنده بلكه با هم و العيان علوش
 بر آنكه صديق قورق و ديگر از اين
 لاهر از جمع قورق است در ستم كشته
 آتش و عسل و خلاصه صبح آن كه بود
 منته

در حقیق

و بختيون من قسم دادم خفصه را كه خبر
 مده باینكه كيرا مبخاكد رضا
 روجات خود را حاصل كند و لكن در
 كتاب حبل عد بش اطل و سندن
 هشام بن عروه از پدرش از غايشه
 سغابت عسل را بخفصه و نوطه
 حيله و مكر غايشه با سوده اول و با
 بعد ازان فرار داده است كه حضرت
 بر هر يك از دو زوجه با خود غايشه را
 شده هم بدت اكلان حضرت داد
 علاوه بر آنكه كن از اينكه حضرت ميفرود

مغافير

نخوردن آم مغا فربا که حفصه عسلین
 داده است و از اشامیده آم تعلیم
 عایشه بحضرت عرض میکند که کو یا
 ان زینور عسل از بزرگ درخت ^{فقط}
 که بدو است خورده است و علاقه در این
 بعد از نزول الیه که حضرت
 بان در نماز میفرماید انک لاصواب ^{اصف}
 و کو با حضرت اشاره بایه است که
 عظیم باشد نه ان بخدا لانیکه در خوا
 نبوت پرورده شود و شوهر خود را بر
 و نبوت بشناسد و معتمد باشد چنان

والحاصل

حرکات و افعال و احوال از اوصاف
 میشود خود از روی اوصاف نامائی
 یاری نظایر بحركات و احوال و افعال
 و احوال بعضی زجرات نا خاصه عایشه
 و کلی حفصه شیعیه کراست دارند و با
 و با بنوا سطره مذمت مینمایند از این
 حیثیات نه از حیث دیگر و نفوذ باشد
 و بر می الیه از کسیکه خیال حرکت مینا
 عصمت در حق جاری و خدمتکاران
 خانه حضرت رسالت هم نماید ناچیز ^{در بعضی}
 الهیات با الله و بخدا پناه میبرند از تعصب

و اخبار و افراد و چند را هست
اولا که شما نبی گاه و اثبات التجاه
و پناه کردید و خود اقرار بحضرت عیسی
ایشان کرده اید زیرا که اگر خاطمی
نباشند التجاه و پناه چه لزوم دارد
و لعل شما از این وجه جواب بگویند که آن
افراد از این باب منزل و موافقت با حضرت
از قبیل خدا در گفتن حضرت ابراهیم
در غایت غایت بدین ره و تفسیر یک
نص در این شما در این صورت میگویند و میگویند
انحاز از این وجه میگویند و بقیه و خوب

میان

میگویند شاید بعد از بیان وجه بعد از آن
وجه نیز ثابت و چند معنی آنکه اصل دخول
ایشان در حجره ظاهره از حضرت دخول
عیسیان و مخالف حکم صریح قرآن است
زیرا که ما ندید و ندانیم بدین دخول
ایشان را در حجره ظاهره حضرت بنی
بعد بیان هر یک از وجه و امینان و ملا
میکنیم که به پیغمبر کدام یک از وجه محمل
موافق شرع است و کدام مخالف و بعد
بعد از تحقیق معلوم شد که از جمیع وجه
خلاف بوده پس میگویند که حجره ظاهره

نازغان حیات حضرت ملوک حضرت
 بوده با خبر و بر فرض بودن باقی ملک حضرت
 است بعد از وفات با خبر و بر فرض باقی ماندن
 شما من بر اینست با خبر و بر فرض باقی ماندن
 ملک حضرت ایا مشغول بودند شده است
 با واقع شده است جمیع مسکن و آن
 فی حدیث المال مسکن شده است
 پس اگر بگوئید بر ملک حضرت باقی ماند
 است لازم است اذن حضرت رسول
 و اذن خاص شده است و خال آنکه
 خداوند میفرماید لا تدخلوا بیوت النبی

الآن بودن

الآن بودن لکن اگر بگوئید ملک و
 شده با جمیع بیعت المال مسکن نموده
 میگویند با اذن صاحب خانه لازم است
 برای داخل شدن و اما تصرف مالکانه
 و دفع علقه بر اذن دخول دلیل بر ملک
 و راه نمایی مالک المملک لازم است
 اما صورت اولی و لزوم اذن دخول
 قول خدا تعالی لا تدخلوا بیوت النبی
 و لا یسئلوا علی اشیائهم و لا یسئلوا علی اشیائهم
 فان لم یجدوا فیها احدًا فلا یجلبوها حتی
 یخرجوا منها و لا یسئلوا علی اشیائهم
 بودن لکن اگر بگوئید از جملات و جملات
 اذن و اگر بگوئید بر ملک و اگر بگوئید بر ملک

افزای که با شنیدن با معلوم علی و حال آنکه
 با کبریا و عزت و جلال و کبریا و کبریا و کبریا
 هیچیک از اینها را از اذن او و از او و از او و از او
 مسلمانی با بعضی ایشان نیز حاصل شده علا
 بر این نمایی که با آنکه حاصل شده است
 از آن لکن اگر چه میگوید که شیخین
 با اذن و حصول ثبوت و ثبات داخل در
 ظاهر شده اند زیرا که غایت و مقصد
 اذن دخول و دفع دادند بگویند اذن ایشان
 نمیدانم بعلت آنکه اگر متغیر بودی نمیشد
 ثمن از ایشان و ثبوت آن بر وجات شصت
 میرسد و باقی بدختر واحد اذن و در آنجا که

بعضی کلام

بغیر حضرت فاطمه و حضرت عباس و
 علی الخلاف باین فضا القریب فی العصبه
 و لکن کان از آن هر یک از وجات سبع
 از آن حجره میشود و با قطع ذراع من حجره
 ذراع که فریب بند رخ شاه نمیشد و حاکم
 آنکه فاضل انصاری نوی الخلفه فریب
 چهار ذکر است و بعد از آنکه در حق هفت
 شتر است از ایشان و خود صاحب فاضل
 و بر فرض مالک بودن غایت و مقصد
 نیز شصت حجره ظاهر فرضاً مثل این است
 حضرت و دختر با علاوه آن و عمو حضرت

و با قطع قیمت و فروخته شده بود و شر
 هیچک از شرکا در آن شریک نمیواند باشد
 الا باذن همه شرکا و حال آنکه حاصل
 قطعا این در صورت اوست و اما در
 صورت رجوع بیست المال امر مشکاک
 و شرکا پیشتر و مشاع نصف افوی واجب
 و قیمت هر یک از زوجات بقدر حق صل
 مرغی بلکه حق از پیشتر و قیمت دیگر هر وجه
 شرعی داخل شدند و بجه و بجه شرعی تفر
 مالکانه مکن شد و الحاصل نظر با تقف
 که عرض شد وجه مشروع و راه درستی

باز

از برای دخولشان بظن هر یک شد و شد
 غضب و عدان هر دو اگر فلا واقع نماید
 صحیح و یا بنحوی دیده باشد و یا شنیده باشد
 فرمایند تا من قبول کنم علاوه بر این تفصیل
 چگونه صورت پناه و انتظار میشود با اینهمه
 عیوب و موافق چنانکه مذکور شد بعض
 آنها و اگر عرض شما اینست که شخص انتظار
 و پناه معنوی و باطنی ضد کردند و مانع
 و منجر به روح القدس آن حضرت شدند
 انفسهم از الحیا و استخوان خصوصیت
 مکانی لازم نداشت بلکه در هر جا ممکن

والخاص به حسب قواعد عقل
وغير بنده وچیزی استنبه
لغات هندی با شید ^{بسیار} آنکه
دخول ایشان و در فرشتان در حجره
ظاهره عصمت و جبارت بود آنرا
دیگر علاوه بر فاسد و چنانکه مستفاد شد
آنرا که خداوند میفرماید یا اهل الذکر
^{ایمان بخدا و روزی که کند صدق و حق را با او رسد}
النبی صلی الله علیه و آله وسلم
^{رسول خداست}
که بعضی از خطای آنکه و آنرا
^{ما ندانیم و از آنکه و بعضی از خطای آنکه و بعضی از خطای آنکه}
لا یعرفون و ایضا و آنرا که دیگر میفرماید
و آنرا

آن الذکر

آن الذکر بنادونک من وراء الحجاب
^{برای آنکه آنکه بنادونک من وراء الحجاب}
اکثرها لا یعرفون ^{بسیار} پس معلوم شد
که خداوند میفرماید آنکه است آنرا
صدا بلند کردن فو صدای حضرت
و خداوند میفرماید آنکه است آنرا و حضرت
آنرا عجب حجره و بیفت است که در غایت
اذا بواضحات حضرت و آنجا
معلوم با حضرت است در حال
جنان و بعد از ثبات لازم و آنرا
حک صریح ثبات قوای بر همان
حضرت و آنکه صلی الله علیه و آله

عنایت است و کسرا نهر رسد که بنا
برده بحضرت رسالت بلکه بخداست
مبارکه آن حضرت با حسادت و چه ذکر
منماید اعلاما عرض شد و تسلیم **فقر**
پیش از مراسم شما این بود که حضرت
شیعه را منع نمایند که حرکتشان غیر
مأذون نکنند اگر چه در این باب آن
فعل عوام و جماعت شیعه بوده است آن
قدیم تر زمان و منشأ و مبدأ این حرکت
کتاب و تواتر شیعه ذکر شده است تا
مبنی اینکار که بود و ناسبتی که نموده

دلتی

و مقصود غایبین و غایبین این عمل
نیز محقق شد که عرض اصلی ما این بود
است که نام هر چه بوده است چنانکه
مرتبین این عمل نیز تقلید امثال ما
و ناسبتی جمعی نادان از قبل خودشان دان
و باعث نامیدند چنانکه بسیار آن
و سوم شایعه محسوس را فعلا مرتکب
محض متابعت ابناء و اجداد از قبلشان
و در هر وقت و مکان و اوقات خود و آن
فیه و غافلند و مانند افر و خوار
بالا به با هماد در شب خود و در حجره

و پنجاه و شش سال و آخر صفر و آخر سال و
 کوزه اب یا پول یا بد و ن پول از نامها
 بگویند انداختن و بخوابن امور که هیچکس
 منوط بقاعده و ~~مستحب~~ بوده و لهذا بعضی
 میگویند عمر سعد است که فاطمه حسین
 علیه بن ابطال است میباشد و بعضی دیگر
 میگویند عمر بن خطاب رضی الله عنه
 دهم است و بی بعد از محقق صورت نزد
 خواص از شیعه محقق نیست و الا اگر چه کفیه
 غرض من خطاب باشد از دو حال خارج
 نیست یا باید بلا خطه ام خلافت باشد یا

عقلی یا شرعی

فصل ازاد

عقلی که از او نیست با کمال نیست نبوت
 و وارد شده باشند و میراث از این فقیر
 بر فرض غلو قصد دارند از ایشان محقق
 اصل قصد ایشان اختصاص به بنیانی
 زیرا که در خصوص زمان خلافت امری
 حادث نشده بلکه اگر حجة ام خلافت بنا
 استنداء این امر و سایر این بنا از او یکی
 شده است پس باید اولی و اقدم باشد
 شایع باشد و بعد از آن نیز عثمان
 باشند پس باید اختصاص به یکی باشد
 بالاشتراک باشند اختصاص به یکی را اگر امر

باشد باید که اغلب اصحاب از آن یا خصوص
 عثمان یا بنی بر معونه و بدین سر و عهد الله
 مرجان و عمر سعد را با بنی قریظ از اهل بیت
 زیرا که ظلم ایشان نسبت بال رسول و اولاد
 و اشهر را که در سب با جماع فرقه ای از اهل بیت
 حضرت امیر و انبیا پس و بنا معلوم است
 و قایما این امر را اختیار و روانه دیوانه
 و رسا شرع باقی مانده زیرا که حکم سلطان
 و حکومت در تمام بلاد بر سر عهد بنی است
 و هر چه جاری میشود در تمام ماه و ربع
 و غادری پادشاه و حکومت در کوه و بستان

زیرا

ندامد و قدید و خوف شدیدی است
 که احدی را ترک چنین احوال نشوند بلکه نسبت
 بر تکلیف احکام سیاست نیز جاری میشود
 مع ذلک بعضی از نجباء و عظامه اگر ترک
 با از جمال بهر وسیله استا باشد و لو در هر
 و خفاء هر قدر از حق هر یک بفعلیان ترک
 میشوند ولی نه در رسا شرع و عرف و نه
 و نجباء از عوام را حبسند و نه خود را طاعت
 مفضی خود سیاست و انشا علی القاعده با
 مید و نشاء صد و بر این عمل حسب فاعله
 عظامه و شرع غیر از احوال و مقصد است

موتسوا این اساس و بنا فی این بنا فصدش
 عمر بعد بوده زیرا که قتل او بر حسب
 قوادخ موجوده بدست مختارینا بی عینه
 تقفی بوده است و در غیر دمع الاول بقمه
 و بنا بر بعض قوادخ از غامه و خاصه مختار
 از عینک دو نفران فایده حضرت شد
 و ثناب اهل الحبه بن علی و اولاد
 اتحاد و احتساب انتخاب او را که بر کمر
 سعد و دیگر کمر مله کمال است باشد
 امر فرمود که قبل از سر بردن اعضا
 این فراموشی را قطع فطعه نموده و بش
 کوزا بنده

سوزانند بلکه بعضی از اغاظم محدثین
 غامه نیز فاشند ابو اسحق اسفرائینی در
 کتاب نور العین فی اخذ ثمار الحبه و الشیخ
 الجلیل جمال الدین سبط ابن جوزی و غیره
 الحواضر و الاثر الشیخ یوسف ذکر یوسف و زلفه
 شده بلکه تفصیل قتل اکثر قتل و خان
 بر حضرت حسین بن علی با خصا و اجمال
 معترض شده لعل زیرا این فقره نیز بواسطه
 قصدا خصا باشد و با الحواجر قتل و
 عمر بعد و در اینجا بوده شاید بایا و امده
 از این روز و هم شده باشد که همه ساله در

نیز معترض اینهاست اندک

این روز بخندید یا غمگین معامله نبود بجهنم
تقریرید قلوب انرا قرص صید سید
چنان هشت و اولاد و احباب و هب
اموال و کجی و زاری و افسوس رسول
خدا و گردانیدن در کجی و بازاری و اهلیم
اللعنه و العذاب لان الیوم الحساب
تنبیه ای برادر من با انصاف اگر
فی الحقیقه در شما فقیه و هوای نفس دارید
و فی الحقیقه در دین نداشتید یا شید و از
قبل اشتغال و نباشیم که یومنون بعض
الکتاب و یکفرن بعضی را باید سزاوار

و صلی الله علیه و آله

و علامت آنکه حرف و اندیشه و لکن نایم
از آنکه جمیع عوام نادان که بهیچ وجه اعتنا
بافعال و اقوال ایشان نیست چون با کینه
میورزانند با سیمین و همی و دبدب
اینکه مستی برای این اسم معلوم باشد
یا اینکه فرض ضد مستی ضد ایشان
محمود و موصوف و خواهد بود و بر فرض سخن
در خارج اینک ملزم اثر و ثبوت اثر هر
خیال ایشان نیست و اصلاً اظهار
و اندوه و مستند و مانع دفع مثل هب
و اسرار حرف و زیبات رسول خدا و اولاد

لایزال و دایم و لکن اصلاح

علي عابد السلام لا ولد يؤذن بها ابوك
الحديث ودر حديث فاخرين است
فاطمة فامر بكنه حوائث چون عهد کرد
دراورد و بنا که از غیر صالح و کتب
شما حدیثی نقل نکن و از این کتب نیز آنچه
خویش برین بنده نقل نکنم لهذا منقول
خاندان منزه اند با با و در هر کس
نکستند با سبلی صورتش زدند و پیش
سقط کرد و بدکن بکلول صبح این دی
حدیث مخزون و غضبناک و مکدر شد
ای بکر یا دیگران و بغیر این صریح و کج

خدا

خدا که کسیکه او را مخزون کند با غضب
با اذیت کند حضرت رسول خدا را مخزون
نموده و غضب او برده و اذیت کرد و چرا
اصلا اسند ما و التماس میکند که بول
حزن و غضب و اذیت فاطمه و غیر خدا را
مخزون و غضبناک و اذیت نکند و کج
ای برادر مخزون می شود با و جبار است
خالد بن هوازن بن عبد مناف مخزون می شود
از اینکه علی و آلش فضایل و مناقب
و سبقت در اسلام و ثبات در غر و
و جهاد با کفار و محاربه کافران در رضا

خدا و رسول و در میان اصحاب پیغمبر
 فی احترام و بی اعتبار باشد چنانکه
 در ذیل حدیث اول سائر الذکر
 از حدیث کعب بن عقیل فاطمه ذکر شده
 و نیز محزون میگوید انا سیکه علی بن
 ابیطالب کاوش پیچا نه بهر یک که مقول
 در مقام طعن یا محضرت در طعنه
 مکتوب یکدیگر با ابو سلمه و ابی فریثا
 بنو سید یا محضرت حبش است
 کاتک نشین نظر او حرم ختمه فادول
 بیجا مایه سیفک کالبعبه المحضوش الخ

و

و نیز محزون میگوید انا سیکه معویبه
 بیجا فی رسیده که در شرح یکدیگر حکایت
 بکنند بر لعن علی بن ابیطالب و حسن بن
 و محمد بن الحنفیه و محمد بن بکر و مالک
 اشترک بر میان بر بعد از خطب جمعه
 در نفوس نمازها و بحال سب و لعن
 کنند و اینها چندین نفوذ پیدا کنند که
 مثل نماز و خطبه جمعه واجب شمارند
 و معمول دارند در جمیع بلاد و زمان و مکان
 عمر عبدالعزیز رضی الله عنه که او هم از
 دفع این بدعت ممانعت نمایند آن بعضی را
 در وقت

و اینها از بدعت طعنه میباشند
 از زمان معویه و یامرو
 صادر شد و باقی همانند

و در بعضی دیگر آن بلاد را فی قریب یا زمان
 خلافت بنی عباس مع هذا کلام اخذ
 نسبت بنویسند فمن بعدنا عهد کتبت
 عمار یا سر اسکت بد گفتن و متبعین
 سهل است بلکه ملائمت و منع و
 بر اینها شریعت را جایز بنمایند و اینها
 کسی محزون نه شود از اینکه خود شریک
 المومنین و خطاب بنی که خطاب بنی
 مانند مجرب عتد کنند و خطاب ضا
 او بعد از محمود و امان معاصی و
 عروبن الحو صاحب رسول خدا و امان
 بن

معه لدر دیا اورد

ایشان از بنی حضرت و غیر ایشان از
 دوستان علی بن ابیطالب و کتبت
 امام حسن بن علی فمن بعدنا عهد کتبت
 احکام خدا و رسول و از آنچه پیش
 با حسین بن علی و اولاد و احوال و احکام بنی
 که که بحد فیه توان بیکه بحد ضرورت
 رسیده است فکذا آنچه بقیه خلفای
 بنی امیه و بنی عباس کرده با اولاد و فرزندان
 رسول خدا که هر بحد توان و ضرورت
 رسیده چنانکه هشام بن عبد المطلب
 علی بن الحنفیه بعد از فل و صاحب و امان

علی بن الحنفیه علیه السلام را
 بسم شهادت کرد و بعد از او

سوزانند و کل ما بوسه بکند اغلب اینها
 و متنازانی که بنی عباس ما ذات و اولاد
 رسول که زنده در میان پناها گذاشتند
 الی الان در بغداد و نواحی بغداد موجود
 اظهاری نمیکند خرد و اندون اظهاری نمیکند
 بلکه در فریب اگر ببینند که کسی مدعی
 باشد که کنان تا علین افعال را میکند
 میشود بگویند مگر اینها حال رسول
 بقدر جویب و سنن و کهنه که بنی عباس
 نسبت با اسم یکی از صحابه یا خلفا داشتند بنا
 نزد شما قدر نداد مگر چه بفرموده است

اینهمه روان و بی غشاس
 با اولاد و ذرات رسول
 بجا آورده علوم و کلام
 عند الفریقین جلا فرود
 رسیده اگر بعضی کلام
 میگویند

انذار

انا نازل فیکر الثقلین کتاب الله عز
 ان تمکم بهما ان تضلوا ابدا مکر فرموده
 مثل اهل بیت کمال هستند نوح و کینا
 بچو و تخلف عنها عرف مکر خداوند
 در کلام مجیدش فرموده است انا نزل
 الله لهدی عنک الرجل اهل البيت
 و یطهرکم تطهیرا مکر خداوند در حق ایشان
 بحضرت رسول فرموده فلنغالبوا ندع
 اناننا و اناننا و فانا ننا و فانا ننا و اننا
 و انفسکم تم تبذل فیصل الله علی الکاذب
 مکر در حق ایشان و بطعون الطعام علی

و در حق شما هله با نضاک
 انطایفه فخران مع

لغة

آنچه بلكه نام سورة هلاله نازل شده
است باجماع فریقین مکر خدا نفی
است و این ذات الهی و حقیقت مکر خدا
است ^و قل لا استلکم علیه اجرا الا اللز
فی الفرجه خلاصه اکرايات و اخبار
اجماعه متواتره منعطفه با بطلان
که احکام از فریقین مجال انکار ندارد
اگر بخواند هر فصل که این مختصر کتاب ^{مستوفی}
می شود و از برای منصف این قدر بلكه
اطراف این کتاب نیست و کل ظالمین
نیز اینجه مجتهد توان بلكه ضرورت مید

الرحمن

اگر بخواند هر فصل بنویسم کتاب مستوفی
نیز کتابت نمیکند و هر از این طرفین اگر
تشیع در کتاب و انا و معتبره خود داشته
باشید میداند سید جی امثال بنویسد چرا
مخوف مکر در غرت پیغمبر و در ^{مستوفی} قیام
شیعه و سنی میباشد مکر هر دو امت
پیغمبر نیستند بلكه اطاعت او امر الهی
مکرم و پیغمبر و سنی هفت برای
من شیعه عذاب شخصی لاک استیکه
هزار و سیصد سال پیش بوده اند ^{مستوفی}
و خلاصه جوای نفس نیز لاک ^{مستوفی} اند

و الله المدينه المستقره الذي قالوا الحمد لله
 الشكره كما كتب جميع علوم بلا استثناء
 ونشبع جميع مذاهب اسلام بلهنا
 ولا نكسر طائفة اهل اسلام علماء
 ولا بطريق اجناد و تحفو كرم نبي
 اهل مذهب ما بر ما است در طريقت
 خود اذغان واعتراف نموده و مينه اندر
 اهل مذهب مطالب علميت خود نيز
 نلند و تحصيل نموده و مينه ايند حتى اهل
 سنت و جماعت جدا اهل شريعت ايشان
 و اهل اسلام طريقت ايشان مانند
 كان

بگاشود و در حق و در حق و نفس بند
 و نظام مع ذلك كله بقدر يكه بواسطه
 استغناء بتبع در حجاج و كتب شما
 اثبات حقيقتي مذهب شيعه و رفع
 شبهات وارده بر ايشان كرد به ان
 تعليم و تعلم هيچ علمي و نشيع در هيچ كتاب
 اثبات اين مطلب و رفع شبهات از نشيد
 و نه و خال هر عصب ندام بد و ن
 قسم و شاهدا كرا فاجحه در اين رساله
 عرض شده در اين مطالب براي شما نشيد
 باقي باشد شما از حجت بكشيد و شريف

و حقيقت حقا بگاشود

شماره منهي

ص ۱۰۰

بنیاد بر پادها احضار بفرمائید سنده
 میایم مشروط با اینکه سخن رضا و خدا
 بدون نقصبات انا و اجله در حق نیستیم
 گفتگو کنیم اگر از کتب شما با قرائت
 افاضه علماء حقیقت مذهب شیعه
 معلوم شد علاوه بر برادر دینی دینی
 برادر مذهب هم نیز بشویم و اگر بطلان
 مذهب شیعه و حقیقت اهل بیت معلوم
 شد من با شما برادر میشوم و چون که در
 مراسله شما پیش از این مطالب ذکر شده
 بود حقیقت نیز جیسار نیست نکردم بذا کفر علی
 در این کفر

والسلام علیکم ووالسلام علیکم
 واطهر اماذ ان رجوع

دیگر با خصله در و صدد جواب از این
 در خانه میرسد شما بفرمائید و این خانه در
 فراداد و حقاقت در بیان خواب از این
 در عرض مدبر و اسد شما این با این
 احضار بر سر علمای چون ایشان با افراد
 عرضیه نوشته بودیم نیز بنده مطایقه جواب
 عرضیه چنانکه در باقی رساله معموله
 بر حسب قواعد فصاحت و رعایت مقتضا
 حال و بمقتضا قواعد مباحثه اگر چه مد
 رعایت این نیست بنموده چنانکه دانسته و خوا
 دانست عرض میشود که شما اسد

خانه

باینان که فرمودند برخلاف قاعده است
و ماضی و قیوم و مطلق است بر آنکه
این ایت دلائل بر وی عاقلانند این ویر
اگر شیعه مطلقاً منکر فضل اصحاب است
باشد احتمالی در بعضی باب در فقهیه است
که راهی داشته باشد تا این که اگر شما
فرمایید که مطلق مدبر گیر صحبت خیر
و سالت سخن از تجدید اند با غیری ند
و حال آنکه کلیت از طرفین منوع است شما
میتوانید بفرمایید هم خوب و هم بد
خداوند و حضرت رسول و شیعه

میگویند همه طرود و معصوب پس فضیلت
کلیه سالب با وجوب دیگر جزیه موجب است
و کذا که طبعیه و مایله در ماضی و قیوم
از طرفین بلکه قضیه تخصیص لازم است بر آنکه
تراع اشخاص معین معلومند و تراشیده
است که لا اوسع است الهی است و جماعتی که
نقص خیر در مقابل ایشان کلیات میگردد
و انقید از دلائل باب و اخبار در احادیث
منقول از صحاح و معانی و تالیفات و از صحاح
شد و غیر آن سابقه است اگر کسی بگوید که
از اهل باوه با کمال ایشان با این فاسدند

وضا فایز اصحاب مانند عبد الله
سلول و اصحاب نازل شده باشد و
بکفر و نفاق ایشان باشد و ذکر امانت
و افتخار بزرگواران از این نمودیم
از سیاق این قول معین معلوم شود که
خبر داده است از حال منافقان و کفار که بعد
از خراف شما از بیت المقدس چنین میگویند
تو برای پیغمبر در جواب ایشان چنین می
کن و اصحابانیت مدعی که تمام میبایست
این این را ننمایند برای اصحاب هر یک
الی صراط مستقیم سن او که پیغمبر باشد

مهر

میکنند مگر را نخواهد التبتند نیز میگویم
خداوند هدایت میکند مگر را نخواهد ولو
سی سال بعد از این اولان بود و نصارا را
بلکه ولو سی هزار سال بعد و اولاد هزاران
و صلب بعد از چرخ خلی موجود بر فضا
دارد ثانیاً اینکه میراث یعنی هر که را خواهد
بفرمایند انکر کتب و دلیل بر این
فرض تسلیم و تعیین میراث در حق صحابه
انکه قطعاً و ظاهراً و باطناً جایز نبوده و نیست
چند لایه دارد بر این فقره که شما فرموده
مطابق است با نصیحت با التزم و معهود منطبق

اینکه با اولاد کلمه در انرا فاسد دلائل است

باری خیل عجیب است از شما که زبان از هزار
 این مدح صریح واضح اصحاب و اعدا
 و این این امین شهادت فرموده ابد لا ابد
 از این که با آن بعد از این مانند کمال
 جعلناکم امتی ساطع الیکونوا شهداء علی
 الناس الامم و کذلک کتم خیر فی الحرب
 للناس الح و نحو این این و استدلان
 و این این این و در این بعد معلوم می
 که از جمله فایده این ما و این غرض از این
 بعض مؤمنان بوده اند نیز که میفرمایند
 و ما جعلنا العبد الفکر علیها الامم

من تدع الرسول من یقلب علی عقبه لکریم
 حافظ محمد بن عبد بخاری معترض نشد این
 منقلبین علی عقبه هر چه شخص بوده و این
 از علماء فیه و صراح مانند علی و ثناء
 و در محضر و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه
 و عبد الله بن احمد بن حنبل و امثال این
 بعضا اکتفا بحال یا بعضا معترض بعض
 مطالب شده اند و اینها کتب عبارتند
 حنا عالم الکبر و مرفوع فرموده در این
 علی ان النبی و المهاجرین و الانبیاء و الحج او لا
 معلوم شد که این این صلا و کانت این طلب

و در نصیب بر این ایدر صحیح بخاری حدیث
مدکوست که انهم بعضی اشکال آن دارند
برای رد شما انهم مناسبت دارد اگر چه
شما خود رجوع نمائید ثانیاً انداختن عباد
شما اگر فرموده باشد بامر الله فیدان بنی
الاسلام فای فیدان به حدیث عطف
با غیر هماد مدح و محرو است با عطف
امر که هو الطاهر را بر فروع است بر این است
و هر یک را بفرمائید اشکال نیست اما
فلا افضیانه ان چون لا یمضی و الله اعلم
باینه غیر که اول امر کرده باشد بعد از آن

ان

انکه قطعاً انرا بر نیست بنمایا بلکه هر یک از این
بزرگه هدیات را در طرفی با اقبال طلوع
و هر یک حاصل بامر الله است این است که غیر
الا ان يكون الترتیب لقطب القول و ما یو
و به فعال فای فیدان بنی القول و فو غیر الله
و اگر تفریع باشد و برفع هدیات خواهد شد
بسیار است و قطعاً شما فیدان کرده اند
و اما انرا بنمایا بر سوره بقره و کاف بر روح
و مومنین مصیفات بصفیات مذکور در
دارد نه هر یک که گفتا ایمان او درم باشد
چنانکه بعضی از این توره و غیر از خبر مید

خوانده شود

خذوا نساء رجال بعض مؤمنين بلفظنا
 مبغض ما يد قالوا لا عرب انما قالوا فومئذ
 ولكن قولوا لاسلنا ولما يد حلالايمان
 فلو لم لا يد وايضا اذا جالواكم قالوا منا وود
 بالكفر وهم قد خرجوا ايضا واد الفوا اليك
 اموا قالوا منا واد خلوا الى شياطينهم قالوا
 انما علمكم انما نحن مستترون وايضا وهم
 يقولون ان لي ولا نقضى الا في القسطنطين
 وان جميع المحيطين بالكافرين وايضا وهم
 في الضد فان اعطوا منها رضوا وان اعطوا
 منها اذ لم ينجحوا علاو برايان وايضا

قلوبكم في

مثلاً از این ازا جمله علماء اصحاب و فقاهیه شهادت
و بکفیه بعض اصحاب نقل کرده اند و الا فاضل صاحب
و جلالت قد را ایشان ابد من الشرف را بر
الافسان و بر کفر مسلم عاقل شیعه را باقی فضل
جمع اصحاب نموده شایسته ایشان فضیلت
نمیخواهند و فرامید پس استقامت و با بر آیت
نفع حال شما و ضرر حال ماند از ما بر
ایان است شهادت میکند برای مد و حیرت و کذا
الایات الباقیه نیز اگر جمیع خصوص اشخاص
نبست بخوبی که ما منکر ایشان باشیم یا نباشیم
خو مد و حیرت خود را با مشکل کنیم و اگر

ما اسند کلا بايات و اخبار در دم
مؤید جمیع در مدعی ما بود و ائمه
و صاحبان صحاح شریفین قول ما بود
و باینکه در بیان صحیح صریح در کما بود
و لهذا مدعی ما ثابت می شود بلا منازع
معاض منیر فکم و هو المطلوب بحمد الله
شما عالم و فاضل و البته مطلع بر دلائل
ایان و نزول آنها هستید اگر چه بهیچیک
در کتب ما توضیح مطالب شده است
شما در اقلیل که شما کمتر با ما بود
بنمایید بلکه محض متابعت طریقه آباء و اجداد

اگر بکفر با انصاف مانند شما یافت شود
میکنند با تمامت بر حق و غرض باضعف و ایش
و صند را با اوافر از صندارید و اگر میخواهید
ایان معاضه مطلب شما را ذکر کنیم
رسال کفایت نمیکند زیرا اثبات مقصود
انجیر ذکر شد که نیست و اما آنچه از اناست
ذکر کرد بدو اول از مخالفان ایشان در غرض
حدیدیه از اناست صلح حضرت با اهل مک
و سور و غیره و محل شدن حضرت و غیره
انحضرت و وصول مجدد شجره و ندانستن
از اصحاب و نو پیان و وقوع بیعت سوا

و محمد بن ايمان مقصود از ائمه ائمه حق و الله
 المؤمنين انما بعونك تحت الشجرة هر نزد روى
 العقول العلم والعرفان معلوم است غايه
 انرا بيان ختم نبوت شد اگر بعد از آن محمد
 ظاهر و قیوف و مخالفین از ایشان مشهور
 و حال آنکه شد فرموده عید کمال حج
 در حال جوه حضرت و هر بعد از زمان آنحضرت
 و اگر عجب از آن است که معبود در اعلى
 خود و پدر و برادر و خواهر و عمن و اش
 و اتباع ایشان کافر و مبغض و منافق و
 کفار بر قتال حضرت رسول مختار بودند

محمد بن ايمان ان حاصل شد و بعد بر او
 که از روى ايمان صحیح بخاری و غیره معلوم شد
 مشمول حکم کفر و قتل و ضرب و خنق شد انجا
 حضرت رسول و ائمه نبوان را خبر و انرا صحیح
 و خاص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 با ايمان بالغ شد و بعد از آن کافر و کافر
 و در هیچ غرض و فرار نکرد او فایده بکران فرار
 و کافر شدند و ائمه اعلام و ائمه ائمه خاندان
 الله و رسول و محمد و رسول و ائمه ائمه ائمه
 و ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
 و اولی بکران ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه

الطعام على جنبه سكيناً وبيتماً وابتدأ به ما
 ابتدأ به وابتدأ الشكاهات جمع وابتدأ به
 دوش ولبود مع ذلك معبود وافتح سكينه
 شما مكنه وفتش وبتد وبتد ملامت شما مكنه
 وعد وبتد وبتد وبتد على من ابتد الله
 والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد
 واصحابه والتابعين خلاصه بنبينا محمد
 وكنای وبتد وبتد وبتد وبتد وبتد
 چون فرستاد شما وبتد وبتد وبتد
 ديدم استخما وبتد وبتد وبتد وبتد
 شما نمودم وبتد وبتد وبتد وبتد



وقضا آخرت وبتد وبتد وبتد وبتد
 عشره اربعه وبتد وبتد وبتد وبتد
 ادله صحت وحققت بطريقه اثباته وبتد
 عرض بكم كتمانك شما شخص عالم وبتد
 محبت بطريقه اياه وبتد وبتد وبتد
 عند الله والرسول مورد كتمان وبتد
 وابتد وبتد وبتد وبتد وبتد وبتد
 ببتد وبتد وبتد وبتد وبتد وبتد
 لبتد وبتد وبتد وبتد وبتد وبتد
 ابتد وبتد وبتد وبتد وبتد وبتد
 رسم مودت وبتد وبتد وبتد وبتد



مراسلات و اعلام احوال سلامتی و کمال
 لازم ضروری و فریاد و الحمد لله و الصلوة
 علی رسولہ و آلہ و اصحابہ و تابعینہ قدس
 الفرع من تعبد علی بدو مؤلفنا الفقیر الفقیر
 محمد الحارثی الطهرانی و الذلک الاول من
 اثباتہ من الأسبوع الرابع عشر
 الساعی ۲ رمضان ۱۳۵۷
 الساعی ۲۱ الثانی
 فی المآثر
 خلافت الثانی من الهجرة النبویہ
 حرر کمال بن ابی محمد الحارثی الطهرانی
 فی ربيع المعلوم









